



جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

ارگان
تئوریک - سیاسی

شهریورماه ۱۳۶۴

شماره اول

سال اول

* درباره مسئله ملی در ایران

* پاره ای از تجربیات جنگ چریکی

در روستاهای شمال (۱)

فهرست

- سرسخن

- درباره مسئله ملی در ایران

۱- کلیات

۲- مسئله ملی در ایران

۳- روش پرولتاریای انقلابی در برخورد با مسئله ملی

۴- ملاحظات انتقادی راجع به مسئله ملی در ایران

۵- پایان سخن

- پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال

مقدمه

۱- چرا جبهه شمال؟

* بخاطر چریک فدائی خلق رفیق شهید محسن فرزادنیا

* تسخیر پایگاه تاژوان در منطقه بانه

* مین گذاری در منطقه بانه

* نکاتی پیرامون عملیات مشترک در کردستان

سرسخن

اولین شماره نشریه جنگ خلق را منتشر می کنیم. این نشریه در شرایطی منتشر می گردد که از یکسو جنبش مسلحانه انقلابی دچار تشتت و پراکندگی است و از سوی دیگر اپورتونیست ها و روزیونیست های رنگارنگ نیز بیش از هر زمان دیگر با استفاده از پراکندگی این جنبش، می کوشند مبنای تئوریک - سیاسی آنرا مورد آماج حملات خود قرار دهند.

امروز عمده جریانات سیاسی موجود در جنبش، یکی از شاخص های کمونیستی بودن خود را مرزبندی با مشی چریکی دانسته و بر سر این مدعا که کدامیک نقد کننده حقیقی آن محسوب می گردند، بایکدیگر به جدال می پردازند. آنان یکدیگر را متهم می کنند که هنوز نتوانسته اند زنگارهای تفکر مشی چریکی را از خود بزایند، معهذا علیرغم همه این دعوها، همه آنها در یک چیز بایکدیگر مشترکند و آن تحریف احکام پایه ای تئوری مبارزه مسلحانه است.

شکی نیست که در شرایط کنونی انتشار یک نشریه تئوریک - سیاسی از سوی سازمان ما که بطور منظم به توضیح و تشریح نقطه نظرات جنبش مسلحانه بپردازد، می تواند اقدام موثری در افشای تحریفات اپورتونیستی و اکاذیب فرصت طلبانی که می کوشند با تحریف مشی انقلابی دیدگاههای منسوخ و کهنه شده را مجددا زنده کنند، باشد، ضمن اینکه این امر بنوبه خود می تواند تاحدودی زمینه های تشتت جنبش مسلحانه انقلابی را نیز برطرف کند. با این حال نباید اینطور تصور شود که ما می خواهیم از طریق انتشار نشریه بر مشکلات فوق الذکر غلبه کنیم. بهیچ وجه! انتشار نشریه تنها می تواند یکی از وسایل توانای این امر به حساب آید و تازه آنهم در صورت وجود و تداوم عملکرد وسایل موثر دیگر. تا به حال سازمان ما نقطه نظرات و مواضع خود را بطور عمده به شکل جزوات و اعلامیه ها در سطح جنبش منتشر می نمود و نیز طی دوره ای با انتشار خبرنامه مازندران سعی می کرد از آن بعنوان یک نشریه سیاسی - خبری استفاده کند. بدیهی است که این اشکال تبلیغی، چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ شکل خود، بسیار محدود و ساده بودند و مسلما نمی توانستند نیازمندی های یک سازمان کمونیستی را که دائما می بایستی چشم اندازهای گسترش فعالیت آتی خود را به نحوی روشن ترسیم کند، کافی باشد.

و اما اینکه چرا ما تاکنون دست به انتشار نشریه تئوریک - سیاسی نزنده ایم، باید بر روی دو عامل اساسی انگشت بگذاریم. یکم دلیل وجود تناقضات و ضعفهایی که در درون سازمان ما وجود داشته است و دوم دلیل برداشت های گوناگون از مکان و جایگاه نشریه در پروسه جنگ انقلابی بوده است. مجموعه این عوامل دست بدست هم می داد و موجب می شد که نتوانیم با شکل دادن به یک نشریه تئوریک - سیاسی، ضمن ارتقاء کیفی در امر تبلیغات سیاسی، بطور منظم و دائمی به تشریح نظرات سازمانمان بپردازیم.

تا آنجائی که به نواقص کار گذشته مربوط می شود ما به تفصیل در جزوات گوناگون راجع به آن صحبت کرده ایم، اما در اینجا خوب است پیرامون مکان و جایگاه نشریه در پروسه جنگ انقلابی توضیحاتی بدهیم.

روشن است که مبارزه مسلحانه مبارزه ای سیاسی - نظامی است که بین کار سیاسی و کار نظامی رابطه ای ارگانیک برقرار می شود. طبعا برای پیشبرد این دو کار بشکل ارگانیک ابزار و وسائلی لازم است که ضمن آنکه این ابزارها و روشها در یکدیگر تداخل می کنند، درعین حال هرکدام از آنها تاحدودی بیانگر عمدهگی جنبه ای از کار سیاسی - نظامی می باشد. برای مثال هنگامی که نیروی چریکی ضربات نظامی بر دشمن وارد می آورد، این خود گذشته از یک کار

نظامی، بازتاب سیاسی و تبلیغی خاص خود را نیز بوجود می آورد. ویا هنگامی که یک گروه چریکی یک کارخانه ویا یک روستا را اشغال می کند و به توضیح و تشریح اهداف انقلاب برای کارگران و دهقانان می پردازد، این عمل با آنکه اساسا و بطور برجسته جنبه سیاسی دارد، خود یک عمل نظامی نیز محسوب می گردد. در حقیقت تمام پروسه جنگ انقلابی حاوی چنین خصوصیت دوگانه ای می باشد. در اینجا باز می توان مثالهای گوناگونی آورد و نشان داد که چگونه جنبه نظامی عمل و جنبه سیاسی عمل همواره در یکدیگر تداخل نموده و بیکدیگر تبدیل می گردند. مع الوصف نباید این دو جنبه از فعالیت مسلحانه را بریکدیگر منطبق دانست. وحدت این دو جنبه تا آنجائی است که هر دو آنان در ارتباط با یکدیگر یک کار ماهیتا سیاسی را پیش می برند، اما بلحاظ شکل کار از یکدیگر متمایز می گردند. در حقیقت خود کار سیاسی - نظامی شکلی از کار ماهیتا سیاسی است. قدر مسلم این است که دامنه تبلیغات مسلحانه، ابزار و روشهای آن مطلقا نمی تواند در اشکال کاملا معینی محدود گردد. بهمان گونه که جنگ انقلابی در جریان رشد خود عنصر نظامی عمل را توسعه می دهد و متناسب با این کیفیت ضرورت سازماندهی گروه های چریکی با قدرت آتش بالا قابلیت و مهارت نظامی متناسب جهت وارد آوردن ضربات هرچه جدی تری را بر دشمن طلب می کند. بهمان نسبت جنبه سیاسی عمل نیز لزوما توسعه یافته و ضرورت پیش کشیدن اشکال سازماندهی بهتر و وسیع تر جهت تشریح هرچه دقیق تر اهداف و برنامه های انقلاب برای توده ها، تربیت و پرورش سیاسی آنها نیز طرح می گردد. از همین رو تا آنجائی که به جنبه سیاسی این مبارزه مربوط می شود، باید وسایل و ابزارهایی را بخدمت گرفت که بتوان بیش از پیش جنبه تبلیغات سیاسی بمثابه عنصر اساسی در کار سیاسی را تقویت گردانید.

بنابراین هرآینه نیروی چریکی در جریان عمل انقلابی و در طی تکامل آن، به این واقعیات توجه کافی مبذول ندارد، وسایل، شیوه های کار و سازماندهی متناسب را پیدا نکند، بیشک نه تنها در زمینه سیاسی محدود می ماند، بلکه در عین حال جنبه نظامی مبارزه اش نیز عقیم شده و از پویائی خود باز می ایستد. بدیهی است چنین شرایطی در تداوم خود، خواه ناخواه گروه چریکی را از اهداف و برنامه های انقلاب دور کرده و حتی ممکن است به نظامی گری در بغلطاند.

در اینجا ذکر این مطلب ضروری است، هنگامی که از فعالیت ایدئولوژیک - سیاسی صحبت می کنیم، اشتباه است هرآینه بخواهیم این فعالیت ها را درچارچوب پاسخگوئی به مسائل جاری و روزمره محدود کنیم. برای یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی که دست اندر کار سازماندهی توده ها و تامین هژمونی پرولتری در جنگ انقلابی است، باید بتواند علاوه برحل مسائل جاری، سیر منطقی مبارزه طبقاتی و مواضع آتی آنرا مورد ارزیابی قرار دهد، دورنمای آینده جنبش را بطور منظم و پیگیر تشریح کند واز همین امروز بطورمنظم و پیگیر ذهن توده ها را در برخورد با موانع و مشکلات روشن نماید.

بی تردید قبول این حقایق باید انعکاس خود را در تلاش های امروزی ما جهت تحکیم و توسعه ابزارهای این عمل و سازماندهی متناسب با آن بیابد. و طبعا یکی از ابزارهای قدرتمند در این زمینه نشریه می تواند باشد. تفاوت نشریه به مثابه یک ارگان سازمانی در مقایسه با وسایل دیگر از قبیل اعلامیه، مقالات تنها در شکل آن نیست، بلکه این تفاوت گذشته از شکل آن می تواند در کیفیت عمل سیاسی و تبلیغات نیز وجود داشته باشد. انتشار یک نشریه سازمانی که تبلیغات را به شکل متمرکز سازماندهی می نماید، این امکان را به بهترین نحو فراهم می کند که بتوانیم بطور منظم و مداوم اوضاع جنبش و اهداف آنرا برای توده ها تشریح کنیم و بطور منظم با مسائل و مشکلاتی که در جریان جنگ انقلابی طرح می گردد، برخورد کرده و توده ها را برای مقابله با این موانع آماده کنیم. درعین حال نشریه از جنبه

سازمانی نیز بیانگر این حقیقت هم هست که سازمان مزبور از یک کیفیت و وحدت ایدئولوژیک - سیاسی بالائی برخوردار بوده که می تواند عده ای را در یک ارگان تشکیلاتی متمرکز سازماندهی کرده و بطور منظم به بسط نظرات سازمانی و تشریح آن برای توده ها بپردازد.

اینکه در شرایط کنونی ما به چنین امر مهمی اقدام نموده ایم، بهیچ وجه نباید بدین معنی تلقی شود که ما از همین امروز می خواهیم درچنین سطحی نشریه مان را ارائه دهیم. هدف ما از انتشار این نشریه قبل از هرچیز آغاز شکل دادن به یک چنین پروسه ای است. بنابراین علیرغم آنکه معتقدیم در شرایط کنونی نمی توانیم نشریه ای با کیفیتی که در فوق توضیح دادیم منتشر کنیم، با اینحال این امر نمی تواند ما را از دست زدن بدان باز دارد.

باتوجه به کیفیت کارما در شرایط فعلی، این نشریه در یک زمان بندی معین منتشر نمی شود، بلکه بسته به پیشرفت کارهایمان، اقدام به انتشار آن می نمائیم و امیدواریم بتوانیم در مراحل بعدی، این فعالیت را توسعه بخشیده و در کیفیت بالاتری آنرا عرضه داریم.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

۶۴/۵/۳۰

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

درباره مسئله ملی در ایران

۱- کلیات

الف - طرح مساله

بی شک وجود هر مسئله جدی اجتماعی و از آن جمله مسئله ملی در هر کشوری جدا از خصلت متری یا ارتجاعی آن و جدا از دامنه و وسعت آن دارای عملکرد معین سیاسی بوده و خود را خواه ناخواه به نحوی در مبارزات توده ها منعکس می نماید. بنابراین برآمد جنبشهای ملی - سیاسی در یک کشور و آنهم در مقیاس توده ای که اقشار و طبقات تاریخی ناهمگونی را درکنار یکدیگر قرار می دهد، دال بر وجود مسئله ملی در جامعه مورد نظر می باشد. بروز چنین جنبشهایی ضرورتاً در مقابل پرولتاریا و پیشاهنگان آن وظیفه تجزیه و تحلیل دقیق این جنبشها و تعیین وظایف مربوط به این دوره معین از مبارزات توده ای را قرار می دهد.

در برخورد دیالکتیکی نسبت به مساله ملی و جنبشهای ملی، ضروری است که هریک از جنبشهای ملی را بطور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و روش پرولتاریای انقلابی را نسبت به این جنبشها تعیین نمود. برای حصول بدین منظور قطعاً و یقیناً نمی توانیم خود را در چارچوب یکرشته تعاریف قضائی و حقوقی متداول یا پیشداوری های قبلی محصور نمائیم و همین طور مجاز نیستیم که باتعمیم مکانیکی یکرشته دستاوردهای تئوریک در مورد مساله ملی که از تجربیات پیشین نتیجه گردیده است بر جنبشهای ملی کشور خود، درصددپاسخگویی به مساله ملی و تنظیم یک خط مشی مارکسیستی درخصوص آن برآئیم. چه این و چه آن در هر صورت راهی نیست که بتواند ما را در حصول بدین منظور رهنمون شود، بلکه لازمه این کار بررسی شرایط تاریخی - اقتصادی معینی است که هر یک از جنبشهای مذکور بر زمینه ی آن پیدایش یافته و تکامل می یابند. از این نظر لازم است که برای بررسی و تعیین اهداف، خصلت و نیروهای محرکه هر جنبش ملی در هر شرایط مشخص، مجموعه اوضاع و احوال معین تاریخی و مقدم بر همه واقعیات اقتصادی معینی که موجب بروز چنین جنبشهایی میگردد، مورد بررسی قرار گرفته و دستاوردهای تئوریک مارکسیستی - لنینیستی در خصوص مساله ملی بعنوان راهنما در این بررسی مورد استفاده قرار بگیرد.

بررسی شرایط تاریخی - اقتصادی تجربیات پیشین نشان می دهد که مسئله ملی در هیچ یک از کشورها مسئله ثابت و مستقلی نبوده، بلکه بعنوان جزئی از کل مسئله انقلاب اجتماعی و سیاسی جامعه مطرح بوده است. بهمین جهت درجریان پروسه تکوین انقلاب، همراه باتغییر خصلت و وظایف انقلاب در مراحل مختلف تکامل اجتماعی در خصلت ویژه مسئله ملی و وظایف جنبشهای ملی تغییراتی متناسب با دوره های مختلف تکامل جامعه ایجاد میگردد، به بیانی دیگر کیفیت جنبشهای ملی همیشه و در تمام کشورها نمی تواند یکسان باشد. این کیفیت از هر حیث تابع نیازمندیها و تقاضاهای گوناگونی است که ضرورت پیشرفت اجتماعی جامعه در هر دوره معین به میان می کشد.

باتوجه به یک چنین تنوعات کیفی در مورد جنبشهای ملی برای ما ارائه ی یک تعریف عام از مسئله ملی که دربرگیرنده تمام جنبه ها و خصائص و ویژگیهای جنبشهای ملی در هر شرایط تاریخ - معین باشد، امری ناممکن از همین رو ما در طرح مسئله ملی می کوشیم به کلی ترین و عامترین جنبه های جنبشهای ملی انگشت بگذاریم.

یک مطلب روشن است و آن اینکه مسئله ملی و جنبشهای ملی و آنهم بصورت یک جنبش سیاسی توده ای از جنبه ی تاریخی - اقتصادی به دوران سرمایه داری مربوط بوده و با توسعه و تکامل آن رابطه تنگاتنگی دارد و تا قبل از

پیدایش سرمایه داری، جنبشهای ملی به مفهوم دقیق آن وجود نداشته است. این جنبشها که بر زمینه ی تکامل سرمایه داری پیدایش یافته اند، از حواجی و نیازمندیهای تکامل سرمایه داری نشأت گرفته و در حقیقت نیروی محرکه آن نیز خود سرمایه داری می باشد.

از آنجائیکه سرمایه داری در جریان تکاملش از مراحل گوناگون می گذرد، این امر به نحو اجتناب ناپذیری بر جنبشهای ملی تاثیر گذاشته و به آن ویژگیهای خاص می بخشد، بطوریکه در دوران تکامل سرمایه داری از مرحله رقابت آزاد تا مرحله ی امپریالیسم ما شاهد جنبشهای ملی در کشورهای مختلف و در عرصه جهانی هستیم که نه تنها از نظر وسعت و کیفیت بلکه از جنبه داخلی و طبقاتی نیز عمیقاً با یکدیگر متضادند. و همچنین جنبشهای ملی در کشورهای که از لحاظ تاریخی - اقتصادی در دوران مشابهی به سر می برند، ضمن اینکه خصلت و اهداف آنها در مجموع یکسان بوده و مهر یک دوران را بر خود دارند، اما بلحاظ خود ویژگیهای معین تاریخی، اشکال بروز این جنبشها در کشورهای مختلف متفاوت است، بطوریکه ممکن است درجائی جنبش ملی بشکلی و تحت عناوین معینی و درجائی دیگر به شکل خواسته های دیگری بروز کند. از همین رو نقطه عزیمت مارکسیستها در پرداختن به مسئله ملی و جنبشهای ملی، بررسی تکامل اقتصادی، ترکیب طبقاتی و مناسبات طبقاتی، یعنی در مجموع پایه اقتصادی - طبقاتی جامعه ای است که در آن جنبش ملی بروز می کند. موضوع بعدی که در بررسی مسئله ی ملی و جنبشهای ملی باید به آن توجه شود رابطه جنبش ملی با دولت است. جنبشهای ملی صرف نظر از تنوعاتش بیانگر یک رابطه معین اجتماعی بوده و همواره در چارچوب مرزهای سیاسی یک دولت معین محصور می باشد. روشن نمودن ماهیت طبقاتی این دولت که در واقع ابزار اصلی سرکوب و ستمگری ملی است و مناسبات این دستگاه دولتی با پایه اقتصادی - طبقات هر جنبش ملی یکی دیگر از مولفه های بسیار مهم در شناخت خصائص اساسی جنبشهای ملی و تعیین خط مشی مارکسیستی در مورد مسئله ملی میباشد. در عین حال مهمترین تقاضای هر جنبش ملی را تا به آنجائی که به رابطه این جنبشها در چارچوب مرزهای سیاسی یک دولت غیر خودی مربوط می گردد، مسئله حاکمیت سیاسی یعنی مسئله مربوط به دولت تشکیل میدهد. اینکه مسئله ملی در هر کشوری و در هر دوره ای به چه شکلی حل می گردد، دقیقاً بستگی به شرایط مشخصی دارد که این جنبشها در آن شرایط بروز یافته اند. بدیهی است که پاسخ بدین مسئله همواره پاسخی کنکرت خواهد بود.

ب - پرولتاریا و مسئله ملی

هر جنبش دمکراتیک و از آن جمله هر جنبش ملی - انقلابی در دوران سرمایه داری خواه نا خواه در چارچوب جنبشهای بورژوازی قرار دارد و بلحاظ طبقاتی اقشار و طبقات گوناگونی را که از لحاظ منافع تاریخی بایکدیگر متضادند در کنار هم قرار میدهد. بدیهی است که هر یک از این طبقات بنا بر جایگاه و موقعیت طبقاتی خویش با اهداف و انگیزه های متفاوتی در این جنبشها شرکت داشته و متناسب با موقعیت مادی خود حد معینی از پیگیری و پتانسیل انقلابی در این مبارزات از خود نشان میدهند. این جنبشها که از نظر عملی و سیاسی پرولتاریا را جبراً در کنار سایر اقشار و طبقات دیگر قرار میدهد، از لحاظ تاریخی با منافع مستقل پرولتاریا یعنی با سوسیالیسم و انترناسیونالیسم در تضاد است. ولی این امر به معنی آن نیست که پرولتاریا نباید در این جنبشها شرکت کند و یا اینکه روش بیطرفی در قبال آنها اتخاذ نماید. چنین برخوردی هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. بطور کلی تنظیم خط مشی مارکسیستی در قبال مسئله ملی به معنی روشن نمودن بین دمکراسی و سوسیالیسم می باشد، بعبارت دیگر روشن نمودن مناسبات جنبشهای ملی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همانطوری که در قبل گفتیم، در روشن نمودن این رابطه و تعیین خصلت آن، برخورد

پرولتاریا نمیتواند برخورد انتزاعی و مکانیکی با مسئله ملی باشد، بلکه برخوردی است مشخص و تابع منافع و مصالح کل انقلاب اجتماعی و سیاسی کل جامعه. بنابراین کمونیست‌هایی که درکشوری مبارزه می‌کنند که در آنجا مسئله ملی و جنبش‌های ملی بصورت یک واقعیت عینی اجتماعی وجود داشته و عملکرد معین سیاسی دارد، باید ضمن بررسی اوضاع و احوال تاریخی - اقتصادی مشخصی که منجر به بروز این جنبش‌ها می‌گردد همواره رابطه این جنبش‌ها را با مبارزه طبقاتی مستقل پرولتاریا یعنی مبارزه در راه سوسیالیسم مورد ارزیابی قرار داده و روش پرولتاریای انقلابی را درقبال این جنبش‌ها روشن کنند. عدم توانائی در روشن نمودن این رابطه همواره میتواند پرولتاریا و پیشاهنگان پرولتری را به مواضع سوسیال - ناسیونالیسم، سوسیال - شوونیسم و... بکشاند.

با اینحال مارکسیسم - لنینیسم درمورد مسئله ملی یک رشته آموزش‌های عام به پرولتاریا میدهد. آموزش‌هایی که توسط لنین و استالین وسیعاً بسط داده شده است. هسته اصلی این آموزش‌ها در این است که پرولتاریا همواره بایستی برخوردی دوجانبه یا دوگانه نسبت به مسئله ملی داشته باشد که اساس آنرا لنین بدین شکل فرمولبندی میکند. "مبارزه باهرگونه ناسیونالیسم، شناسائی نه تنها تساوی حقوق تمام ملتها بطور کلی بلکه همچنین تساوی حقوق آنها درمورد تشکیل دولت، یعنی شناسائی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و حق جداشدن و درعین حال و همانا به نفع مبارزه موفقیت آمیز باهرنوع ناسیونالیسم ملتی، دفاع از وحدت مبارزه پرولتاریا و سازمان‌های پرولتری، درهم آمیختن این سازمانها در یک اجتماع بین المللی علی‌رغم کوشش‌های بورژوازی در راه انفعال طلبی ملی.

تساوی کامل حقوق ملتها، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، بهم آمیختن کارگران کلیه ملتها، این است برنامه ملی که مارکسیسم به کارگران می‌آموزد."

(لنین - حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

۲- مسئله ملی در ایران

الف - ریشه های مسئله

امروز اینطور به نظر می رسد که در جنبش ما این سؤال که آیا مسئله ای بنام مسئله ملی در ایران وجود دارد یا نه، مطرح نباشد. چرا که اکثریت نیروهای سیاسی به این واقعیت که جنبشهای ملی آنهم در مقیاس توده ای در جامعه وجود داشته و دارای عملکرد اجتماعی می باشد، معترفند. بزرگترین جنبش سیاسی - ملی در چندسال اخیر که بصورت یک جنبش توده ای و آنهم در شکل جنگ انقلابی نمود برجسته ای داشته است، جنبش انقلابی خلق کرد است که بلحاظ نقشی که در کل مبارزه انقلابی توده های سراسر میهنمان بازی می کند، دارای اهمیت جدی سیاسی می باشد. ستم ملی مهمترین عاملی بوده که در طی دهه های اخیر موجب جوشش جنبش ملی در کردستان گردیده است و هر بار توده های وسیع خلق کرد را از کارگران گرفته تا دهقانان و خرده بورژوازی شهری علیرغم منافع گوناگونشان در یک صف قرار داده و بیک مبارزه فعال کشانیده است. طبقات مختلف اجتماعی که در این مبارزه شرکت دارند ضمن اینکه در چارچوب یک مسئله مشترک یعنی مسئله ملی کم و بیش بیکدیگر نزدیک شده و در یک مبارزه مشترک در کنار هم قرار دارند، با اینحال هر طبقه اجتماعی بحکم شرایط عینی و منافع طبقاتی اش اهداف طبقاتی خاص خود را نیز دنبال می نماید. بی شک اعتراف به وجود مسئله ملی کافی نیست. آنچه برای پرولتاریای انقلابی اهمیت دارد آن است که با تجزیه و تحلیل این جنبش روش خود را در قبال آن تعیین نماید. روشن است تنها هنگامی میتوان روش اصولی در رابطه با جنبش مسلحانه خلق کرد اتخاذ کرد که قبل از هر چیز عوامل عینی نیروهای محرکه و اهداف مشترکی را که بلحاظ عینی و تاریخی و مستقل از اراده و آگاهی طبقات و احزاب سیاسی در زندگی و مبارزه توده ها جریان دارد بدرستی تشخیص داده و با بررسی همین عوامل و انگیزه هاست که میتوان شیوه برخورد صحیح حل مسئله ملی در کردستان را دریافت. به نظر ما در هر کجای ایران که جنبشهای ملی برمی خیزد خواه جنبه توده ای وسیع پیدا کند یا نکند، مارکسیست - لنینیستها باید بطور مشخص یک چنین روشی را در بررسی این جنبشهای ملی اتخاذ نمایند.

با این وصف هدف ما در اینجا تجزیه و تحلیل مشخص جنبش مسلحانه خلق کرد یا هر جنبش ملی دیگر نیست، گرچه اعتقاد داریم برای اینکه بتوان یک برخورد فعال با این جنبش داشت بی شک و به نحو ناگزیر می بایستی تصویری روشن از این جنبش ارائه دهیم. اما این مقاله عمدتاً "این هدفمندی را دنبال میکند که آن سری مولفه های اساسی را که ما براساس آنها به مسئله ملی در ایران می نگریم، روشن ساخته و در طی نوشته های بعدی بویژه در برخورد با نظرات موجوده در جنبش سعی میکنیم ضمن توضیح بیشتر احکام پایه ای مطرح شده در این مقاله به موارد مشخص بپردازیم. در برخورد با واقعیات سیاسی جامعه ایران اولین نموداری که به نحو عریان و ساده نمایان میگردد، تقابل آشکاری است بین هر جنبش سیاسی با دستگاه دولتی بورژوازی، بدین معنی که هر جنبش سیاسی و هر مطالبات دمکراتیک ولو در ابتدائی ترین شکل آن توسط ابزارهای سرکوبگر دولتی بشدت سرکوب می گردد. ارزیابی ما از تحولات چند دهه اخیر در جامعه نشان می دهد که، گسترش سلطه امپریالیستی در ایران با توسعه یک دستگاه دولتی بوروکراتیک - نظامی وابسته به امپریالیسم در اقصی نقاط کشور همراه بوده است. این دستگاه دولتی که در جریان بسط و توسعه سلطه امپریالیسم هرچه بیشتر بورژوازی گردیده است، وظیفه دارد با سرکوب جنبشهای اعتراضی و حق طلبانه خلقهای میهنمان و حفظ و حراست از سلطه امپریالیستی، زمینه هرچه مساعدتری را برای اعمال ستم

اقتصادی - سیاسی و فرهنگی امپریالیسم فراهم نماید. از همین روست که هر جنبش سیاسی - انقلابی بویژه در مقیاس توده ای که در جامعه ما شکل بگیرد، از آنجا که توسط این دستگاه دولتی وابسته به امپریالیسم سرکوب می گردد، خواه ناخواه بحکم شرایط عینی اش مبارزه ای است علیه زور و اختناق، علیه استثمار و چپاول امپریالیستی و جبراً یک مبارزه ملی و رهائیبخش است. پس علیرغم نظر برخی سازمانها که تصور می کنند مسئله ملی و جنبش ملی در ایران مسئله ای است مثلاً مربوط به خلق کردوگویا خلقهای دیگر ایران مسئله ای بعنوان مسئله ملی ندارند، باید گفت این برداشت از لحاظ تئوریک سوژکتیویستی و از لحاظ عملی - سیاسی توجیه ستمگری امپریالیستی است. چرا که واقعتهای جامعه ما نشان می دهد که مبارزه سیاسی در ایران از آنجائیکه با ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم با منافع انحصارات امپریالیستی و بطور کلی باحاکمیت و سلطه امپریالیستی بطور مستقیم و بلاواسطه در تقابل قرار می گیرد، از لحاظ ماهیت خود مبارزه ای است ملی - دمکراتیک. در حقیقت آنچه که این جنبشهای ملی را که از لحاظ مضمون مشترک هستند از یکدیگر متمایز میسازد، بعلت وجود مجموعه عوامل گوناگونی است که چه مستقیم و چه غیرمستقیم بر این جنبشها تاثیر بخشیده و به هریک ویژگیها و خصائص معینی می بخشد. برای مثال جنبش خلق را با یک جنبش توده ای سیاسی که فی المثل در آذربایجان ایران شکل بگیرد مقایسه کنیم، بلحاظ ترکیب طبقاتی و بلحاظ اینکه یک قدرت دولتی امپریالیستی آنها را سرکوب میکند در مجموع مشترکند، اما بهنگام برآمد یک جنبش ملی در آذربایجان مسلماً شکل بروز آن با آنچه که در کردستان اتفاق افتاده است، متفاوت خواهد بود. متأسفانه در جنبش کمونیستی بدلیل غلبه انواع و اقسام گرایشات اپورتونیستی و رویزیونیستی از جمله بینشهای دگماتیستی نسبت به مسئله ملی، همواره این انحراف بروز میکند که اغلب این "نیروهای کمونیستی" آن جنبشهایی را ملی تصور می کنند که فی المثل در تجربیات انقلابات پیشین بویژه در روسیه وجود داشته (که وسیعاً در آثار لنین مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و فرموله گردیده است) یعنی جنبشهای ملی که به دوران انقلابات بورژوا- دمکراتیک مربوط بوده است. بدین لحاظ در ارزیابی خود از مبارزات سیاسی جامعه، آن جنبشهایی را ملی قلمداد می کنند که کم و بیش و لاقلاً از لحاظ صوری با جنبشهای ملی که در طی تکامل سرمایه داری در جریان تحولات بورژوا- دمکراتیک رخ داده است، نزدیکی دارد. این نیروها حتی اندک تلاشی ولو بطور سطحی هم نکردند که این جنبشها را بطور مستقل مورد بررسی قرار دهند. نتیجه یک چنین انحرافی این شده است که بسیاری از جنبشهای سیاسی - توده ای در ایران که جهت نفی عملی سلطه امپریالیسم بوده است، یک مبارزه ملی دمکراتیک ارزیابی نگردد. این نیروها از آنجائیکه در بررسی مسئله ملی در ایران، نقطه عزیمت خود را نه اتکاء به واقعتهای جامعه، بلکه بر الگو برداری از تجربیات پیشین و یکرشته دستاوردهای تئوریک مارکسیستی در این زمینه قرار میدهند، نمی توانند بین دو دسته از جنبشهای ملی تفاوت قائل شوند، یعنی بین آن دسته از جنبشهای ملی که بر زمینه اضمحلال فئودالیسم و تکامل سرمایه داری شکل گرفته و رشد و نمو یافته است و عامل محرکه آنها نیز، توسعه و تکامل سرمایه داری بوده است، با جنبشهای ملی ای که در دوران امپریالیسم و در کشورهای تحت سلطه شکل میگیرد و عامل اصلی برانگیختن آنها ریشه در سلطه امپریالیسم و رشد و گسترش روز افزون آن دارد. این نیروها که بوضوح می بینند عامل ستمگری و سرکوب جنبشهای ملی همانا سلطه و حاکمیت امپریالیسم می باشد و حتی این موضوع را طرح نمی کنند که چه رابطه ای بین ستمگری ملی که از جانب امپریالیسم صورت می گیرد، با این جنبشها وجود دارد و چه عامل قدرتمند عینی یک چنین جنبشهایی را برمی انگیزاند. عدم طرح و درک درست این مسئله است که باعث می گردد مبارزات سیاسی در جامعه را فقط تا آنجائیکه برخی خصائص و مولفه های جنبشهای ملی بورژوا- دمکراتیک را از خود بروز میدهند، جنبشهای ملی بحساب آورند و از همین جا به نتایج انحرافی میرسند. در حالیکه در طرح تاریخی - مشخص مسئله ملی در ایران دو موضوع را باید از هم منفک کرد، یکی مضمون و ماهیت جنبشهای ملی

در ایران و دیگری اشکال بروز این جنبشها. به اعتقاد ما کلیه جنبشهای سیاسی - انقلابی در ایران به این دلیل ساده که جنبشهای ضدامپریالیستی اند، جنبشهای ملی بوده که از لحاظ مضمون و اهداف خود مشترک هستند، اما اینکه به چه شکلی بروز مینمایند، به عوامل چندی بستگی دارد.

ذیلا می کوشیم عامل اساسی و نیروی محرکه ای را که موجبات برانگیختن جنبشهای ملی در ایران میگردد، روشن نموده و نشان دهیم که چه رابطه ای بین این جنبشهای ملی و ستمگری امپریالیستی وجود دارد. ما درضمن این مقاله روشن نمودیم که عامل اصلی سرکوب و ستمگری ملی در ایران امپریالیسم بوده که ابزار این سرکوب را دستگاه دولتی بورژوائی وی تشکیل میدهد. اینک باید روشن کنیم که چه رابطه ای بین سلطه امپریالیستی، بین انحصارات امپریالیستی با جنبشهای ملی در ایران وجود دارد، که در حقیقت پاسخ به این سؤال مستلزم این است که رابطه بین ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم به مثابه ابقای سلطه امپریالیستی و ابزار اصلی در سرکوب جنبشهای ملی را با پایه اقتصادی - طبقاتی این جنبشها مورد بررسی قرار دهیم. از تجزیه و تحلیل این رابطه و همانا این رابطه است که می توان علل پیدایش و ریشه های جنبشهای ملی و در نتیجه خود مسئله ی ملی در ایران را بوضوح روشن نموده و از درون آن نیز چگونگی حل مسئله ملی در ایران را تعیین نمود.

ورود امپریالیسم به ایران مصادف بود با آغاز بیداری ملی و جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک در جامعه. در اواخر قرن نوزدهم جامعه فئودالی ایران در جریان تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی اش بیش از پیش به یک جامعه نیمه فئودالی نزدیک گشته و از نظر سیاسی نیز متناسب با این اوضاع اقتصادی دستخوش تغییر گردیده و در مسیر تحولات بورژوا-دمکراتیک آن عصر قرار گرفت. با رشد سرمایه داری داخلی و همراه با پیشرفت بازرگانی داخلی و خارجی و توسعه روابط فرهنگی و محیط فکری ایران نیز دگرگون شده و آگاهی ملی توده های وسیعی از ملل ایران را فراگرفت. این عوامل در میان برخی ملل ساکن ایران که از لحاظ تاریخی مراحل کم و بیش نزدیک به یکدیگر را می گذرانیدند، موجب برانگیختن جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک گردید. رشد این جنبشها که در برخی موارد جنبه توده ای می یافت، زمینه تضعیف قدرت سیاسی فئودالیسم را فراهم نمود، بطوریکه اوج این تغییر و تحولات که عملا در انقلاب مشروطیت متجلی گشت، تا حدودی بر برخی از خصائص روبنای سیاسی و ماشین دولتی که اساسا ماهیت فئودالی داشت، تاثیر نهاده و آنرا تغییر داد. با استقرار سلطه امپریالیسم در ایران که مقارن با چنین تحولات تاریخی در میهنمان بود، از یکطرف وضع عینی و از طرف دیگر سیر طبیعی تحولات تغییر یافت. امپریالیستها که بعقل چندی از جمله شدت تضادهای ما بین خود و رشد یافتگی مبارزات توده ها عملا نتوانستند ایران را به مستعمره خود در آورند، در نتیجه جامعه ی ایران را بیک جامعه نیمه فئودال - نیمه مستعمره تبدیل نمودند. فئودالیسم حاکم در ایران نیز که در اثر رشد جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک تضعیف شده بود، در مقابله با نهضت های بورژوا-دمکراتیک دست اتحادی را که از سوی امپریالیستها بسوی دراز شده بود، بگرمی فشرده و راه را برای ورود امپریالیسم باز گذاشت. با ورود امپریالیسم ابتدا قدرت دولتی بین امپریالیسم و فئودالیسم تقسیم گردید و بتدریج همراه با توسعه نفوذ و سلطه امپریالیسم، قدرت اقتصادی و سیاسی فئودالیسم تضعیف گشته و با کودتای رضاخان، فئودالیسم به فئودالیسم وابسته تبدیل شد. بدین سان در جریان استقرار و بسط سلطه امپریالیستی ما شاهد پیدایش یک دستگاه دولتی هستیم که در جریان گسترش روزافزون سلطه امپریالیستی ماهیتا" و صورتا" بورژوائی تر شده است. این دستگاه دولتی وابسته به امپریالیسم وظیفه داشت از یکسو مبارزات توده های میهنمان را سرکوب کند و از سوی دیگر زمینه بسط و گسترش نفوذ امپریالیسم را فراهم نماید.

در جریان این پروسه است که جامعه ی ایران سیر طبیعی تکامل را (در مقایسه با تحولات بورژوا-دمکراتیک در غرب) از دست داده و بتدریج وارد سیستم جهانی امپریالیسم گردیده است. در واقع توسعه سرمایه داری و بورژوائی شدن مناسبات اجتماعی در ایران نه با گسترش صنعت، بلکه با گسترش سرمایه داری مالی و بوروکراتیک مشخص میگردد. مضمون وجهتی که تحولات مزبور داشته، بسط و گسترش سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم در ایران بوده است. بنابراین تبیین هر مسئله اجتماعی و از آن جمله مسئله ملی بدون توجه به این تغییر و تحولات غیرممکن است، چرا که کلیه تغییراتی که در مناسبات اجتماعی و صف بندی طبقاتی طی این مدت در جامعه ما رخ داده است، دقیقا ریشه در سلطه امپریالیسم داشته است. جامعه کنونی ایران نیز محصول و تکامل آمیختگی سلطه امپریالیسم با جامعه کهن نیمه فئودالی بوده که امروز بصورت یک جامعه نومستعمره متجلی گشته است.

در حقیقت سیادت سرمایه ی انحصاری در کشورهای نظیر کشور ما که هدف اقتصادی اش تامین حداکثر نیروی کار ارزان، منابع تولید، تامین بازار و توسعه سرمایه گذاری میباشد، برای تحقق اهداف خود جبرا شروع به پاشاندن مناسبات موجود آنها نموده و با توسعه منظم مناسبات کالائی سرمایه داری که بطور مشخص همان سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک می باشد، خود زمینه عینی جنبشهای ملی را فراهم کرده است. در جریان تحکیم و توسعه حاکمیت سیاسی امپریالیسم و درجریان بسط و توسعه سرمایه داری مالی و بوروکراتیک، مناسبات اقتصادی - اجتماعی در ایران از هم گسست و جامعه ما بتدریج در سیستم سرمایه داری جهانی امپریالیستی تحلیل رفت.

امپریالیسم که با تکیه به زور سیاسی - نظامی و اعمال شدیدترین قهر ضدانقلابی، خلقهای ایران را تحت انقیاد سیاسی و اقتصادی خود درآورد، می بایستی برای تحکیم و توسعه سیادت سیاسی و اقتصادی خویش به بسط و توسعه فرهنگ استعماری نیز مبادرت می ورزید و سرکوب و ستم اقتصادی و سیاسی خود را با سرکوب و ستم فرهنگی توأم می نمود. نتیجه طبیعی این تحولات تغییراتی بود که در پایه ی اقتصادی - طبقاتی جامعه رخ داد و این امر چه در مضمون و چه در شکل مبارزه طبقاتی در میهنمان تاثیر تعیین کننده ای از خود برجای نهاد. بدین ترتیب با استقرار و توسعه سلطه امپریالیسم همه تضادهای درونی جامعه تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت، تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق و امپریالیسم. جنبشهای ملی در ایران که خصلت بورژوا-دمکراتیک داشتند و عمدتا "ضد فئودالی بودند، در جریان این تحولات به مبارزه ای ضد امپریالیستی (و تا زمان وجود فئودالیسم و ضد فئودالی هم بودند) که دیگر خصلت بورژوا-دمکراتیک طراز نوین داشته، مبدل گردیدند.

بدین ترتیب سلطه امپریالیستی در جریان گسترش خود که همواره با شدیدترین قهر انقلابی عجین بوده است و کلیه طبقات اجتماعی در ایران را که دارای پتانسیل انقلابی بودند بیک مبارزه حاد ضد امپریالیستی فراخواند. از همین روست که هر جنبش سیاسی - انقلابی در ایران از همان آغاز مهر جنبش ضد امپریالیستی را بر خود داشته و چه از لحاظ مضمون، چه از لحاظ شکل خود، بصورت یک مبارزه ملی و رهائیبخش در می آید. علیرغم توسعه روزافزون سلطه امپریالیستی، علیرغم از هم پاشیدگی مناسبات کهن و مستحیل شدن جامعه ایران در سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیسم و علیرغم تغییراتی که در مجموع در پایه اقتصادی - طبقاتی جامعه بوجود آمده، این امر مطلقا خصلت عمومی جنبشهای ملی در ایران را تغییر نداده و تنها ویژگی آنها - افزایش عناصر سوسیالیستی انقلاب، آشکارتر شدن نقش پرولتاریا، تشدید تضاد خلق و امپریالیسم و ... - در هر مرحله تغییر داده است. چنین است ریشه های مسئله ی ملی در ایران.

ب - خصلت و اهداف جنبشهای ملی در ایران

تا اینجا مارویشن ساختیم که با ورود امپریالیسم به ایران و درجریان گسترش سلطه امپریالیستی و سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و همراه با تغییراتی که در ساختمان اقتصادی - اجتماعی جامعه رخ داده است، مقاومتی از سوی توده های میهن ما برانگیخته گردیده است. جنبشهای ملی که در این متن تاریخی - اقتصادی شکل می گیرند، جنبشهای هستند که بر زمینه حرکت سلطه امپریالیستی و بر اساس تضاد خلق و امپریالیسم شکل گرفته و از همان آغاز با سلطه امپریالیستی، با بسط و گسترش سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک در تضاد می باشند. بدین ترتیب با ورود امپریالیسم به ایران از یک سو جنبشهای ملی بورژوا - دمکراتیک که در اثر رشد سرمایه داری ملی و تحت رهبری بورژوازی ملی در جامعه جریان داشت، بشدت سرکوب شده و از سوی دیگر توسعه و تکامل سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و زمینه عینی شکل گیری جنبشهای ملی - دمکراتیکی گردیده که اساسا خصلت ضد امپریالیستی داشته و هسته مرکزی آنها را نفی عملی سلطه امپریالیسم تشکیل می دهد. آنچه به این مبارزه جنبه دمکراتیک می بخشد دقیقا بدلیل شرکت وسیع توده ها در این مبارزه است.

از آنجا که مبارزه علیه سلطه امپریالیسم یعنی سرمایه جهانی عناصری از مبارزه با خود سرمایه را در بر دارد و از طرف دیگر این مبارزه محتاج به بسیج وسیع توده ها است، به این دلیل عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضد امپریالیستی نیز متولد شده و در جریان آن شروع به رشد می کند. در عین حال بررسی و تحلیل طبقاتی جامعه نشان می دهد که بورژوازی ملی که هنوز از نظر اقتصادی رشد نیافته بود، بدلیل شرایط تاریخی وجودیش و پیوندهایش با سرمایه ی جهانی نمی توانست در این مبارزه پیگیر باشد، در نتیجه از همان آغاز خصلت سازشکاری داشته و در بسیج توده ها مردد و ناتوان بود. این طبقه تحت فشار سرمایه خارجی نه تنها نتوانست رشد کند و بلکه بتدریج با توسعه سلطه امپریالیستی بیش از پیش تضعیف گشته و دچار تجزیه گردید، بطوریکه بعد از به اصطلاح اصلاحات ارضی بتدریج موجودیت خود را بمثابه یک طبقه اجتماعی از دست داد. سایر عناصر بورژوائی انقلاب (خرده بورژوازی) نیز بدلیل محدودیتهای تاریخی و شرایط مادی تولید هیچگاه نمی توانند یک نیروی مستقل را تشکیل دهند، تنها پرولتاریاست که می تواند با اتکاء به تئوری مارکسیسم - لنینیسم رهبری جنبشهای ضد امپریالیستی را برعهده گیرد.

در اینجا بخوبی تفاوت این جنبشها با جنبشهای ملی بورژوا - دمکراتیک نوع کلاسیک آشکار می گردد. هدف این جنبشها نه تامین دیکتاتوری بورژوازی و توسعه و تکامل سرمایه داری، بلکه قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده ای است. بدیهی است که نفی مالکیت امپریالیستی را نباید به معنی نفی مالکیت خصوصی بطور کلی دانست. اما از آنجائی که بقای هرگونه روابط سرمایه داری بالطبع موجب برقراری پیوندهای نزدیک با امپریالیسم و در نتیجه به تحت سلطگی آن منجر خواهد گردید، این جنبشها نمی توانند پس از قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده ای در چارچوب مناسبات بورژوائی باقی بمانند. این انقلاب برای اینکه بتواند به پیروزی قطعی و نهائی خود برسد، ناگزیر است که به انقلاب سوسیالیستی مبدل گردد. در حقیقت این دو انقلاب بهم وابسته اند و بدون انقلاب دمکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی ناممکن است و نیز نمی توان از پیروزی جنبشهای ملی - دمکراتیک سخن گفت، مگر آنکه انقلاب سوسیالیستی عملا آغاز شده باشد، از اینجاست که تامین هژمونی پرولتاریا و تکامل آن به دیکتاتوری پرولتاریا امری ناگزیر و حتمی می گردد.

در حقیقت مکان و جایگاه جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک طراز نوین بدوران امپریالیسم مربوط می شود: هنگامیکه سرمایه داری به عالیترین مرحله تکامل خود یعنی به مرحله امپریالیسم رسید و هنگامی که این سرمایه داری در مقیاس جهانی گسترش یافت، همراه با این شرایط نوین، جنبشهای ملی - دمکراتیکی بوجود آمده که اساسا در کشورهای تحت سلطه جریان دارد، جنبشهای رهائیبخش ملی که جزء مکمل جنبش پرولتاریای جهانی و انقلاب سوسیالیستی جهانی است. در این عصر هر خلقی در کشورهای تحت سلطه که علیه امپریالیسم بپاخیزد، بدین معنی است که علیه سرمایه جهانی بپا خواسته است انقلاب در این کشورها دیگر به مقوله انقلابات بورژوائی کلاسیک مربوط نبوده بلکه جزئی است از انقلابات سوسیالیستی جهانی از همین رو خلقهای این کشورها را دیگر نباید بمثابه ذخیره جبهه سرمایه داری تلقی نمود، بلکه آنها متفقین جبهه انقلابات سوسیالیستی محسوب می گردند

لنین در اکتبر ۱۹۱۶ در مقاله ی خود "ترازنامه بحث درباره حقوق ملتها نسبت به خود مختاری" به این موضوع اشاره می کند: " نکته اساسی مسئله ملی درباره حقوق ملتها نسبت به خودمختاری دیگر جزئی از نهضت دمکراتیک عمومی پرولتاریائی سوسیالیستی شده است".

خلاصه کنیم: جنبشهای ملی دمکراتیک در ایران با توجه به نیروی محرکه اش، پایه ی اقتصادی - طبقاتی اش و مکان و جایگاه تاریخی اش، جنبشهای ضدامپریالیستی بوده، که با شرکت توده های وسیع مردم تحت رهبری طبقه کارگر امکان تحقق اهداف تاریخی خود را می یابند. مسئله اساسی این جنبشهای ملی قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده ای - ملی تحت رهبری طبقه کارگر است. هدف عاجل این جنبشها نه مبارزه در راه آزادیهای سیاسی بورژوائی، بسط و توسعه سرمایه داری و تکامل آزاد مبارزه طبقاتی در چارچوب نظام سرمایه داری، بلکه هدف عاجل آنها قطع سلطه امپریالیسم، استقرار حاکمیتهای توده ای ملی تحت رهبری طبقه ی کارگر (جمهوری دمکراتیک خلق)، برپا نمودن جامعه دمکراتیک نوین و سرکوب همه مرتجعین وابسته به امپریالیسم و بسط انقلاب به سمت انقلاب سوسیالیستی است.

ج - علت تنوع جنبشهای ملی در ایران

سیاست استعماری امپریالیسم از لحاظ اقتصادی بر این اصل قرار دارد که از حداکثر نیروی کار ارزان و منافع طبیعی کشورهای تحت سلطه از طریق انقیاد سیاسی، قبضه نمودن بازار داخلی، تولید و مبادله ... استفاده نمایند. بر این اساس و در جهت تحقق اهداف فوق است که امپریالیسم شروع به درهم ریختن مناسبات موجود این کشورها نموده و باگسترش سرمایه مالی به توسعه روابط سرمایه داری می پردازد. روابط سرمایه داری در این کشورها که بمنظور نیازمندیهای سرمایه داری جهانی رشد و گسترش می یابد، سرمایه داری ای است مالی و بوروکراتیک، سرمایه داری - ای است که رشد آن بر اساس نیازمندیهای بازار داخلی صورت نمی گیرد، بدین لحاظ دارای رشدی یکجانبه و ناهمگون است. طبیعی است آن رشته از صنایعی که مورد نیاز امپریالیسم می باشد و آن مناطقی که از لحاظ شرایط، مورد نیاز امپریالیسم بوده و وی را در وضعیت مساعدتری قرار می دهند، بیشتر مورد توجه امپریالیسم قرار می گیرند. در نتیجه بر اثر تمرکز سرمایه مالی در این مناطق، روند از هم پاشیدگی مناسبات قبلی و تغییر و تحولات اقتصادی - سیاسی و تجزیه طبقاتی نسبت به مناطق دیگر سرعت بیشتری داشته و متناسب با سطح معین تکامل اقتصادی، آرایش طبقاتی نوینی شکل می گیرد. اکنون در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم این چنین ناهمگونی مناسبات اقتصادی، اجتماعی در مناطق مختلف یک کشور وجود دارد. بدین شکل که در مناطقی که به لحاظ منابع زیرزمینی، مواد اولیه، شرایط جغرافیائی، نیروی کار، مبارزات توده ای و ... در شرایط مساعدتری قرار دارند، مناسبات گذشته که عمدتا مناسبات

فئودالی یا نیمه فئودالی بوده است، بسرعت از هم پاشیده شد، در حالیکه در مناطق دیگر هنوز هم مناسبات ماقبل سرمایه داری کم و بیش با درجات متفاوت به حیات خود ادامه میدهد. در کشورهای ما سیر تغییر و تحولاتی که تمامی ملت‌های ایران بعد از ورود امپریالیسم از سر گذرانیدند، گرچه دارای محتوای یکسانی بوده است، اما بدلیل ناموزونی رشد و توسعه سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک، میزان این تغییرات یکسان نبوده است. همین امر خود یکی از مهمترین عوامل قدرتمندی است که بر جنبش‌های ملی در ایران تاثیر بخشیده و بدان ویژگیها و خصائص متفاوتی میبخشد. گذشته از این عامل، ملت‌های مختلفی که در ایران زندگی می کنند - بسته به فرهنگ و زبان‌شان روابط گذشته تاریخی و مبارزاتی شان اشکال خاصی از مقاومت را در برابر سلطه امپریالیستی از خود نشان می دهند. بدیهی است این جنبشها در هر شکلی که بروز کنند، چه در شکل خواست زمین و چه در شکل خواست آزادی زبان یا مذهب فرقی در مضمون مبارزه آنها ایجاد نمی شود.

عامل دیگری که در تمایز جنبش‌های ملی در ایران دخالت دارد تقسیم سرزمین ملت‌ها در رابطه با تقسیمات سیاسی و جغرافیائی جهان مابین امپریالیستها و تاثیر جنبش‌های ملی در کشورهای همجوار می باشد. امپریالیسم در تقسیمات سرزمینی بسیاری از ملت‌ها را از لحاظ مرزهای سیاسی که در رابطه با دولت استعماری معینی قرار داشتند - از یکدیگر منفک کرده و هرکدام را به تناسبی دستخوش تغییرات معینی نمود. این خود یکی از عوامل بسیار مهمی است که تاثیر بسیار زیادی در برخی از خصائص جنبش‌های ملی از خود برجای نهاده است. و بالاخره نقش طبقات غیر پرولتری در جنبش‌های ملی است که باید به آن توجه نمود. جنبش‌های ملی در ایران که در برابر امپریالیسم بروز می کنند و از نقطه نظر اینکه چه طبقه اجتماعی در راس آن قرار گرفته باشد، خصائص معینی را از خود نشان می دهند. تجربیات ملی در ایران نشان می دهد که بطور عمده سه جریان عمومی طبقاتی - اجتماعی در راس جنبش‌های ملی میتواند قرار بگیرد.

۱- عناصر فئودالی : این درست است که در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران ، فئودالیسم اساسا از در سازش با امپریالیسم در مده بود، اما این بدین معنی نبود که کلیه عناصر فئودالی با قدرت مرکزی امپریالیستی سازش نمودند. بررسی جنبش‌های ملی بخصوص در سال‌های اول بعد از هجوم امپریالیسم نشان می دهد که برخی از عناصر بزرگ فئودال که در مخالفت با امپریالیسم قرار داشتند از مبارزه توده ها علیه ستم و استثمار امپریالیستی که تا حدودی ستم و استثمار فئودالی را تحت الشعاع قرار داده بود، برای حفظ منافع اقتصادی و سیاسی شان توانستند به عنوان پیشوایان سیاسی ملت خود در آیند. نمونه جنبش ملی کردستان طی هفتاد سال اخیر مملو از این جریان است. بهر حال رهبری این نیروی سیاسی اثرات معین خود را بر جنبش‌های ملی باقی گذاشته و به آن ویژگیهای خاصی بخشیده است. این عناصر فئودالی بدلیل ماهیت طبقاتی و جایگاه تاریخی شان هیچگاه نتوانستند و نمی توانستند یک مبارزه ضدامپریالیستی را بطور پیگیر و واقعی پیش ببرند.

۲- بورژوازی ملی : حضور این نیروی طبقاتی در راس جنبش‌های ملی ضدامپریالیستی ضمن اینکه باین جنبشها جنبه ملی - انقلابی می بخشد، ولی این رهبری نیز هیچگاه نتوانست جنبش‌های ملی در ایران را به سرانجام پیروزمند خود برساند. بورژوازی ملی بدلیل ضعف اقتصادی و سیاسی اش در بسیج توده ها و پیشبرد مبارزه ضدامپریالیستی مردد و متزلزل بود. بدین لحاظ همیشه سازشکار بوده و از تحقق اهداف جنبش‌های ملی ناتوان بود. در شرایط فعلی وجود عناصر بورژوائی و بویژه اقشار خرده بورژوائی در راس جنبش‌های ملی ، سیمای خاصی به این جنبش ها می بخشد. این نیروهای سیاسی - بدلیل ماهیت طبقاتی خود می کوشند جنبش‌های ملی را از محتوی واقعی خود تهی ساخته، برندگی ضدامپریالیستی و حاکمیت توده ای را از آن سلب کرده و از همسوئی آن با جنبش طبقه کارگر درکشورهای

متروپل و بطور کلی با انقلابات سوسیالیستی جهانی جلوگیری نمایند و بالاخره این جنبشها را در چارچوب برنامه های بورژوا- رفرمیستی محصور نمایند.

۳- جنبشهای ملی که رهبری آن در دست نیروهای پرولتری باشد، این امر در نحوه بروز مشخص جنبشهای ملی در ایران تاثیر می گذارد. پرولتاریا یگانه طبقه ای است که می تواند و باید در راس جنبشهای ملی قرار گرفته و مبارزات رهائبخش خلقهای ایران را تا قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت خلق رهبری نماید. مجموعه این عوامل است که در مجموع بر جنبش ملی - دمکراتیک در ایران تاثیر گذاشته و آنرا به جنبشهای ملی خلقهای ایران مبدل می سازد.

۳- روش پرولتاریای انقلابی در برخورد با مساله ملی در ایران

روش پرولتاریای انقلابی در برخورد با جنبشهای ملی در ایران را باید با توجه به ریشه های تاریخی، نیروی محرکه و خصلت و اهداف این جنبشها تعیین نمود. بدیهی است که حل مسئله ملی در ایران در چارچوب سلطه امپریالیستی غیرممکن است، بنابراین همه آنهایی که تصور می کنند میتوانند مسئله ملی در ایران را در چارچوب سلطه امپریالیستی حل کنند در بهترین حالت دچار ذهنی گری می شوند. مسئله ملی در ایران تنها میتواند با قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت ملی - توده ای تحت رهبری طبقه کارگر حل گردد. از این نظر کمونیستهای ایران موظفند بمثابه دسته پیشرو طبقه کارگر در راس و پیشاپیش جنبشهای ملی - دمکراتیک بر علیه سلطه امپریالیستی مبارزه نموده و آنها را در جهت پیروزی قطعی رهبری نمایند. چنین است کلید حل مسئله ملی در ایران!

با این حال از آنجا که ما نه با یک جنبش ملی یعنی با یک خلق بلکه با جنبشهای ملی یا عبارتی دیگر با جنبش ضدامپریالیستی خلقهای ایران مواجه ایم، در حل مسئله ملی باید به نکات دیگری هم توجه شود.

۱- این مسئله روشن است که قطع سلطه امپریالیستی بدون بسیج وسیع توده های ستمدیده از ملیتهای گوناگون بمثابه یکی از شرایط پیروزی انقلاب ناممکن است از این رو برای تربیت و پرورش سیاسی توده ها و متشکل کردن آنها جهت دست زدن بعمل مستقیم تاریخی یعنی برای اینکه بتوانند ارتش انقلابی و حاکمیت سیاسی خود را برپا نمایند، تکامل بلامانع زبان و تحکیم آن در ادبیات انقلابی یکی از مسائل بسیار مهمی است که باید از سوی کمونیستهابدان توجه کافی مبذول داشته شود. از سوی دیگر با توجه به عناصر بورژوائی چنین جنبشهایی و این امر که هژمونی پرولتری در این جنبشها در گرو مبارزه علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه خرده بورژوازی و منزوی کردن این جریانها می باشد، کمونیستها نه تنها باید از حق هر خلقی در تشکیل دولتهای ملی خود پشتیبانی کنند، بلکه در عین حال توده ها را در برپا نمودن حاکمیت های ملی - انقلابی یاری رسانند.

۲- با توجه به این واقعیت که یکی از شرایط پیروزی انقلاب ایران، پیروزی مبارزه توده ای طولانی است و این مبارزه در جریان بسط و تکامل خود ارتش امپریالیستی را بتدریج درهم شکسته و حاکمیت انقلابی را از طریق آزاد کردن مناطق شکل داده و آنرا در مقیاس کشوری بسط میدهد، ضروری است هر خلقی که در جریان مبارزه مسلحانه طولانی از تسلط امپریالیسم رهائی می یابد از یکسو حاکمیت ملی - انقلابی خویش را شکل داده و از سوی دیگر به مثابه پایگاه انقلابی برای رهائی خلقهای دیگر عمل کند.

۳- از آنجائیکه اتحاد مبارزاتی خلقهای ایران در چارچوب یک کشور واحد درگروحل مسئله وحدت پرولتاریای ایران است، حزب کمونیستی که در ایران تشکیل می گردد، با توجه به تنوع جنبش ملی در ایران باید حزب کمونیستی با سرشت انترناسیونالیستی باشد. این حزب کمونیست ضمن بسیج و سازماندهی توده های وسیع مردم از هر خلقی و کمک به آنان در امر ساختمان دولتهای ملی انقلابی شان باید اتحاد مبارزاتی آنها را تضمین و تحکیم نمایند.

بدون توجه به این مسئله حتی یک مسئله جزئی در انقلاب ایران نمیتواند حل شود. کمونیستهای ایران در جریان همین مبارزه بصورتی مشخص مکتب انترناسیونالیستی را فرا خواهند گرفت. آنها باید خود را از هرگونه روحیات و گرایشهای ناسیونالیستی مبرا سازند تا بتوانند به وظایف تاریخی - جهانی خود بدرستی عمل کنند.

۴- قبول برابری زبان و حق حاکمیت ملی - توده ای، اتحاد داوطلبانه دولتهای ملی تحت رهبری طبقه کارگر، این است یگانه برنامه مارکسیستی در قبال مسئله ملی در ایران، تنها این برنامه است که می تواند از یکسو امر رهائی توده های ستمدیده را از تسلط امپریالیسم تامین نماید، بر ناپیگیری ناسیونالیسم خرده بورژوازی غلبه کند و از سوی دیگر اتحاد داوطلبانه خلقهای میهنمان را در چارچوب یک کشور واحد تضمین نماید.

۵- به اعتقاد ما آن شکل از اتحاد داوطلبانه و آزادانه ای که بین ملتهای موجوده در ایران میتواند شکل بگیرد، اتحادی از جمهوریهای دمکراتیک خلقهای ایران است. در عین حال این اتحاد داوطلبانه از لحاظ اصولی نافی این امر نیست که هر خلقی در ایران نتواند از مجموعه جمهوریهای خلق جدا گشته و دولت مستقل ملی خویش را تشکیل دهد. البته روشن است که پرولتاریای انقلابی در ایران بهیچ وجه مبلغ چنین خط فکری نیست، مضافا اینکه انقلابات دمکراتیک نوین جبرا باید به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی مبدل گردند. بنابر این هیچ لزومی ندارد که بخواهیم از مجزا شدن ملتها پشتیبانی کنیم. با این وجود باید تصریح کنیم که از لحاظ اصولی پرولتاریا باید این حق را برای هر خلقی که نخواهد در چارچوب اتحاد جمهوریها باقی بماند به رسمیت بشناسد. در حقیقت این بورژوازی است که نمیتواند صلح ملی را تامین نموده و اتحاد داوطلبانه دولتهای ملی را در یک کشور واحد تضمین نماید. در حالیکه تحت رهبری پرولتاریا اتحاد آزادانه و داوطلبانه کلیه دولتهای ملی در ایران در چارچوب یک کشور واحد امکان پذیر است.

۶- از آنجائی که در جریان تکامل انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی هژمونی پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا مبدل میگردد، اتحاد جماهیر دمکراتیک خلقهای ایران نیز در جریان این تکامل به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ایران تبدیل می گردد.

۷- اینکه مناسبات جمهوری های دمکراتیک خلق، خصوصیات ساختمان حزب کمونیست و ارتش توده ای چگونه است موضوعی است که ما نمی توانیم در شرایط کنونی بطور مشخص بدان پاسخ دهیم، این مسئله مانند بسیاری از مسائل انقلاب ایران، میتواند در جریان خود عمل انقلابی و در طی گسترش انقلاب همراه با انباشته شدن تجربیات بیش از پیش روشن شود.

۴- ملاحظات انتقادی راجع به مسئله ملی در ایران

در این قسمت هدف ما برخورد با نظرات انحرافی در جنبش نیست بلکه تنها می‌خواهیم در اینجا به یک مسئله اساسی و کلیدی یعنی طرح مسئله "ملت ستمگر" در ایران برخورد کنیم. در جنبش ما بینشی وجود دارد که ضمن آنکه معتقد است مسئله ملی در ایران با سلطه امپریالیسم در ارتباط است، با اینحال اساس ستمگری ملی بر ستمگری ملت فارس و یا بورژوازی فارس قرار میدهد. این ایده بغایت نادرست میتواند بدلیل گوناگونی خود را مطرح کند. نخست اینکه این نظریه معتقد است بورژوازی حاکم در ایران بورژوازی فارس میباشد و بنابراین بر پایه چنین حکمی نتیجه می‌گیرد که ملت فارس در ایران ملت غالب بوده و ستمگری ملی در ایران نیز از جانب ملت فارس صورت می‌گیرد. به نظر ما این مدعا احتیاج به فاکت ندارد که بورژوازی حاکم در ایران بورژوازی است کمپرادور و بوروکراتیک. این بورژوازی که بلحاظ ماهیت خود امپریالیستی است میتواند از هرملتی در ایران باشد (کما اینکه چنین نیز هست) از این رومنافع و مصالح این بورژوازی قبل از اینکه با منافع و مصالح "ملت خودی" تعیین و تعریف شود، اساسا به حفظ و دوام سلطه امپریالیستی بستگی دارد. بنابراین تضادهائی را که مابین بورژوازی کمپرادور و بوروکراتهای کله گنده در ایران بوجود می‌آید بهیچ وجه نباید ریشه آنرا در منافع و مصالح ملی آنها، بلکه باید در مناسبات بین المللی مابین امپریالیستها و گروههای مالی که اینان بدان وابسته اند، جستجو کرد. دوم اینکه این نظریه بر این واقعیت انگشت می‌گذارد که زبان رسمی در ایران، زبان فارسی می‌باشد و باز از اینجا نتیجه می‌گیرد که ملت ستمگر در ایران ملت فارس است. ما در قسمتهای قبل بروشنی نشان دادیم که همه خلقهای ایران تحت ستم و استثمار امپریالیسم قرار دارند و ملت ستمگر در ایران در واقع همانا ملت‌های امپریالیستی هستند. بدیهی است که امپریالیسم برای بسط و توسعه اقتصادی، تداوم استثمار و چپاول ملل تحت سلطه خویش، گذشته از بکارگیری یک دستگاه دولتی متمرکز و اعمال شدیدترین و بی رحمانه ترین شیوه‌های سرکوب سیاسی، در زمینه فرهنگی نیز با اشاعه فرهنگ استعماری، به تحمیق توده‌ها دست زده و آنها را به تمکین و امیادارد. از این رو به مسئله زبان به مثابه ابزاری که باید بدین امر خدمت کند، باید نگریسته شود.

امپریالیسم برای توسعه هرچه بهتر و کامل تر فعالیتهای اقتصادی و سیاسی خویش، ناگزیر است که در کشورهای تحت سلطه خویش یک زبان واحد را مرسوم دارد. تجربه نشان میدهد بطور کلی جوامعی که بشکل مستعمره امپریالیستی در آمدند، زبان واحد (یا زبان اول) در سطح کشور، همان زبان دولت امپریالیستی بوده است. مثلا اگر کشوری تحت استثمار فرانسه قرار می‌گرفت، به تدریج زبان فرانسه جای زبان ملی و بومی آن کشور را اشغال می‌نمود. در مورد بکارگیری زبان در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال مثل ایران وضع کمی متفاوت بوده است. در اینجا اولاً بدلیل شکل تحت سلطگی و ثانياً این عامل که زبان و ادبیات فارسی سالیان درازی بود که در میان ایرانیان رواج داشت باعث گردید که امپریالیسم زبان فارسی را بعنوان زبان رسمی کشور بپذیرد. بدین گونه ایدئولوژی استعماری در پوشش زبان فارسی بتدریج در جامعه گسترش یافته و همراه با دگرگونی اقتصادی و سیاسی، سیمای فرهنگی جامعه نیز دستخوش تحولات وسیعی گشت. با "انقلاب سفید" و تحول کیفی در سلطه امپریالیسم و تبدیل شدن جامعه ما از نیمه مستعمره - نیمه فئودالی به جامعه نومستعمره یعنی تبدیل شدن به جزء ارگانیک از سیستم سرمایه داری جهانی، تغییرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعه بطرز قابل توجهی گسترش یافت، بطوریکه امروز سلطه امپریالیسم به تمام جنبه‌های مختلف زندگی توده‌ها حتی به دور افتاده نقاط میهنمان کشیده شده است. این امر به نحوی ناگزیر به تشدید تحمیل زبان فارسی و سرکوب زبانها و لهجه‌های ملی منتهی گردید.

تبدیل نمودن مسئله ملی و ستمگری ملی به اختلاف مابین فارس و ترک، فارس و کرد و غیره، و تفکیک نمودن آنها از سلطه امپریالیسم فریب توده هاست. در حقیقت این خود امپریالیستها هستند که کوشش دارند بر روی این باور تبلیغ نموده و اختلافات ملی و قومی را بعنوان مسئله ملی جا زده و به آن دامن بزنند تا بتوانند در امر اتحاد مبارزاتی خلقهای میهنمان و بسیج آنها حول پیشاهنگان پرولتری، شرطی که پیروزی انقلاب را تضمین میکند، مشکلات جدی ایجاد نمایند تا بدین وسیله پتانسیل انقلابی توده ها را کاهش داده و مبارزه آنها را از جهت اصلی خود منحرف سازند.

بر کمونیستهای ایران است که بطور جدی و پیگیر با این نوع توطئه های امپریالیستی که توسط ناسیونالیستهای ملتهای گوناگون تقویت می گردد، مبارزه کنند، واقعیت را بدرستی برای توده ها از هر ملتی که باشند تشریح نموده و به ضرورت اتحاد خلقها در راه کسب آزادی و سوسیالیسم تاکید ورزند.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

۵- پایان سخن

در خاتمه این مقاله لازم دیدیم با مقایسه مسئله ملی در ایران در یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک (مثل روسیه)، ضمن نشان دادن تفاوت‌های اساسی آن دو و علت تمایز برنامه ای آنها، هرچه بیشتر نقطه نظرات خودمان را در خصوص مسئله ملی در ایران روشن کنیم.

در مقایسه جنبش‌های ملی ایران با جنبش‌های ملی در روسیه قبل از هرچیز و در ابتدا باید روشن کنیم که جنبش‌های ملی توده ای در روسیه در چه دوره تاریخی و بر زمینه چه تغییرات اقتصادی - اجتماعی شکل گرفتند و خصوصیات تاریخی - مشخص - این جنبشها و همچنین اهداف آنها در این دوره چه بوده است تا آنگاه بتوان علت تمایز برنامه مارکسیستی در خصوص مسئله ملی در این دو کشور را توضیح داد.

لنین در کتاب "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در برخورد با نظرات روزا لوکزامبورگ مقدم بر هرچیز یک تعریف کاملاً روشن از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ارائه میدهد. وی مینویسد: " طرح دقیق این مسئله که برای یک مارکسیست امری است ناگزیر، بلافاصله بر نه دهم دلائل روزا لوکزامبورگ قلم بطلان می کشد. جنبش های ملی اولین باری نیست که در روسیه پدید می‌آیند و تنها مختص به این کشورها نیستند. در تمام جهان دوران پیروزی نهائی سرمایه داری بر فئودالیسم با جنبش‌های ملی توأم بوده است، پایه اقتصادی این جنبشها را این موضوع تشکیل میدهد که برای پیروزی کامل تولید کالائی، بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی سرزمین‌هایی که اهالی آنها بزبان واحدی تکلم مینمایند عملی گردد و در عین حال هر نوع مانعی از سر راه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. زبان مهمترین وسیله آمیزش بشری است، وحدت زبان و تکامل بلا مانع آن یکی از مهمترین شرایط بازرگانی واقعا آزاد و وسیع و متناسب با سرمایه داری معاصر و یکی از مهمترین شرایط گروه بندی آزاد و وسیع اهالی بصورت طبقات جداگانه و بالاخره شرط ارتباط محکم بازار با انواع تولیدکنندگان خرد و کلان و فروشنده و خریدار است.

بدین جهت تمایل (اشتیاق) هر نوع جنبش ملی عبارتست از تشکیل دولتهای ملی که بتوانند این خواسته های سرمایه داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نمایند. محرک این قضیه عمیق ترین عوامل اقتصادی است و به این جهت برای تمام اروپای غربی و حتی برای تمام جهان متمدن - تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه داری جنبه عمومی و عادی دارد.

بنابراین اگر بخواهیم به مفهوم حق ملل در تعیین سرنوشت خویش پی ببریم و در عین حال خود را با تعریفهای قضائی سرگرم نکنیم و تعریفهای مجرد "وضع ننمائیم" بلکه شرایط تاریخی - اقتصادی جنبش‌های ملی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم آنوقت ناگزیر به این نتیجه خواهیم رسید که منظور از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یعنی حق آنها در جدا شدن از مجموعه ملت‌های غیرخودی و تشکیل دولت ملی مستقل.

در این قسمت لنین بطور وضوح نشان میدهد که در تمام جهان دوران پیروزی نهائی سرمایه داری بر فئودالیسم با جنبش‌های ملی توأم بوده است، سپس وی میکوشد پایه اقتصادی این جنبشها را روشن کرده و رابطه این پایه اقتصادی یعنی تکامل سرمایه داری را با جنبش‌های ملی توضیح دهد و در مجموع ثابت میکند که با توجه به این شرایط تاریخی -

مشخص مهمترین تمایل یا اشتیاق این جنبشها عبارت است از تشکیل دولتهای ملی که بتوانند خواسته های سرمایه داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نمایند.

نقطه نظر لنین چه در کل این مقاله و چه در بسیاری مقالات گوناگون دیگر بر این پایه قرار دارد که جنبشهای ملی ای که به دوران تحولات بورژوا-دمکراتیک تعلق دارند، جنبشهایی هستند که برزمینه پاشیدگی فئودالیسم و تکامل سرمایه داری شکل گرفته و رشد و نمو یافته اند، نیروی محرکه آنها سرمایه داری و حوایج سرمایه داری بوده و اشتیاق آنها تشکیل دولتهای مستقل ملی است.

روسیه در اوائل قرن بیستم علیرغم آنکه در دوران تکامل سرمایه داری قرار گرفته بود، مع الوصف هنوز تحولات بورژوا-دمکراتیک را به پایان نرسانده بود. در عین حال روسیه در آن زمان تشکیل میشد از ملیتهای گوناگونی که همه آنها در چارچوب مرزهای سیاسی یک دولت واحد که در مجموع ماهیت فئودالی داشت قرار داشتند، این مرکز ملی واحد در روسیه ملت ولیگاروس بود.

برائرتوسعه سرمایه داری و گسترش آن درمیان ملیتهای ساکن در روسیه، جنبشهای ملی بیش از پیش رشدونمو میکردند که با توجه به قاعده عمومی تکامل سرمایه داری و مناسبات آن با جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک نیاز به ایجاد دولتهای مستقل ملی از الزامات عینی این جنبشها بر می خواست. بنابراین جنبشهای ملی در روسیه متعلق بود به دوران سرمایه داری و آنهم در مرحله تحولات بورژوا-دمکراتیک که نیروی محرکه آنها را بطور عمده توسعه سرمایه داری تشکیل میداد و از نظر سیاسی با یک دولت غیر خودی فئودالی در تقابل قرار داشتند. اهداف سیاسی این جنبشها در مجموع ایجاد آن شرایط سیاسی بود که بتواند بهترین موجبات توسعه سرمایه داری و بسط مبارزه طبقاتی پرولتاریا را فراهم نماید. در متن چنین واقعیاتی بود که بلشویکها برنامه ملی خود را تنظیم نمودند. اساس این برنامه خود را در شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" متجلی مینمود. بلشویکها باتوجه به تحلیلی که از شرایط روسیه داشتند بر روی این واقعیت انگشت میگذاشتند که هرآینه حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش به رسمیت شناخته نگردد نه تنها به نفع بورژوازی بلکه به نفع فئودالها و حکومت مطلقه ملت ستمگر خواهد بود. در عین حال از نقطه نظر بلشویکها قبول این شعار و به رسمیت شناختن آن به هیچ وجه به این معنی نبود که پرولتاریای روسیه در هرکجا و تحت هر شرایطی به جدائی ملتها نظر بدهند. نقطه عزیمت بلشویکها در برخورد با مسئله ملی قبول برابری حقوق و حق مساوی در مورد تشکیل دولت ملی بود و هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی از نقطه نظر مبارزه طبقاتی کارگران مورد ارزیابی قرار می گرفت.

درحالیکه جنبشهای ملی در کشورما متعلق است به عالی ترین مرحله تکامل سرمایه داری یعنی دورانی که سرمایه در مقیاس جهانی خود را گسترش داده است. جنبشهای ملی که در دوران امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه(از جمله در کشورما) بروز پیدا میکنند ریشه در سلطه امپریالیستی و گسترش سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک دارند. "مرکز ملی" در این کشورها دولت استعماری امپریالیستی است که با تکیه به قهر ضدانقلابی زمینه را برای ورود این جوامع در بطن سیستم جهانی خویش فراهم میکند. در حقیقت با شکل گیری امپریالیسم و سرمایه داری جهانی، دیگر تضاد خلقهای تحت ستم با امپریالیسم خود یکی از تضادهای جهانی سرمایه داری امپریالیستی شد که باید درکنار پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با هم متفقا برای در هم شکستن نظام جهانی امپریالیستی مبارزه کنند.

مسئله ملی و جنبشهای ملی در دوران امپریالیسم دیگر به جنبشهای بورژوا-دمکراتیک کلاسیک تعلق نداشته بلکه جزئی است از جنبش جهانی پرولتاریائی و انقلابات سوسیالیستی.

ما به تفصیل در من همین مقاله نشان دادیم که نقطه عزیمت پرولتاریای انقلابی در برخورد با مسئله ملی در ایران نه از نظر توسعه سرمایه داری و بسط دمکراسی، بلکه اساسا مسئله برسر قطع سلطه امپریالیسم، استقرار حاکمیت توده ای و بسط آن به سمت انقلاب سوسیالیستی می باشد اگر در روسیه نیروی محرکه جنبشهای ملی را توسعه سرمایه داری بورژوائی در تقابل فئودالیسم شکل می داد، در اینجا زمینه اقتصادی چنین جنبشهایی را گسترش سلطه سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و ازهم پاشیدگی نظامهای سنتی موجود تشکیل می دهد. اگر در روسیه بین جنبشهای ملی و حوائج توسعه و تکامل سرمایه داری همسوئی و همگونی وجود داشت در اینجا جنبشهای ملی از همان آغاز با این تحولات بشدت در تضادند. اگر در روسیه مسئله ملی با مسئله دمکراسی بطور کلی گره خورده و در مجموع در پشت حاکمیت ملی، حاکمیت سرمایه بورژوائی نهفته بود، در اینجا مسئله ملی با سلطه امپریالیسم با سلطه سرمایه وابسته گره خورده و در پشت سر حاکمیت ملی حاکمیت توده های ستمدیده تحت رهبری طبقه کارگر قرار دارد. اگر در روسیه مسئله ملی میتواند با دمکراتیزه کردن حکومت و یا تحت شرایطی با تشکیل دولتهای مستقل ملی حل شود، در اینجا حل مسئله ملی در گرو قطع سلطه امپریالیستی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق امکان پذیر است. در همین جاست که تفاوتهای اساسی این دو برنامه آشکار می گردد.

اگر سیاست عملی پرولتاریای انقلابی در روسیه در چارچوب جنبشهای ملی بورژوا-دمکراتیک قبول حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بود و در برابر این سؤال که آیا باید جدا شد و تشکیل دولت مستقل ملی داد یا نه، پاسخ آری یا نه به اوضاع و احوال مشخص که منافع و مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا ایجاب مینمود بستگی پیدا میکرد، در این جا جدانشدن از سلطه امپریالیسم و تشکیل دولتهای مستقل ملی یعنی حاکمیت های ملی - توده ای تحت رهبری طبقه کارگر بعنوان یک امر بدیهی باید تلقی گردد بدین معنی که پاسخ آری است.

در عصر امپریالیسم مارکسیستها به هیچ وجه مجاز نیستند نه تنها شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را از برنامه ملی خود حذف کنند، بلکه حتی نمی توانند با آن به صورت مشروط و مشخص برخورد کنند، هرگونه بی توجهی به این اصل به معنی اتخاذ سیاست سوسیال - رفرمیستی، سوسیال - امپریالیستی و حفظ تسلط و استعمار امپریالیستی است. از همین رو کمونیستهایی که در کشورهای سرمایه داری متروپل مبارزه می کنند موظفند ضمن آنکه بر همبستگی و وحدت مبارزاتی کارگران با جنبشهای رهائیبخش تاکید می ورزند، باید همواره و همیشه برعلیه سیاستهای استعماری امپریالیستی شدیدا مبارزه نموده و اساسا خواستار استقلال و حاکمیت ملی کلیه کشورهای تحت سلطه گردند و حتی باتمام توش و توان خود به آن یاری رسانند. زیررئانی ملی این کشورهاگامی است در جهت متلاشی ساختن امپریالیسم جهانی و در نتیجه وسیع ترین زمینه های مبارزاتی را برای رهائی خود طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری بوجود می آورد. این امر پیشروی بسوی سوسیالیسم و استقرار آنرا در مقیاس جهانی ممکن می گرداند. و اما از سوی دیگر بر کمونیستهای کشورهای تحت سلطه است که ضمن آنکه برای استقلال ملی و قطع سلطه امپریالیسم می جنگند باید توده های وسیع خلق را با روح دمکراتیسم پیگیر و سوسیالیسم تربیت نموده برعلیه هرگونه روحیه انزوا طلبی و انفعال طلبی بورژوائی و خرده بورژوائی که به همبستگی و وحدت جنبشهای ملی با جنبش کارگری جهانی و بطور کلی بر وحدت جهانی پرولتاریا و انترناسیونالیسم پرولتری لطمه میزنند مبارزه نمایند .

پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال (۱)

مقدمه

مدتها بود که سازمان قصدداشت تجربیات مستقیم خود را در زمینه جنگ چریکی در روستاهای شمال ایران جمع بندی نموده و آنرا در اختیار جنبش قرار دهد. بدیهی است که این امر، یعنی تشریح چگونگی ایجاد کانونهای چریکی و گسترش جنگ انقلابی، بی تردید می تواند به آن نیروهائی که می خواهند در این جهت گام بردارند، یاری رساند. اما تاکنون دلیل وجود پاره ای مسائل و مشکلات سازمانی این مهم نتوانست انجام بگیرد، با اینحال اینک خوشحالیم از اینکه می توانیم به تدوین و انتشار آن مبادرت ورزیم، از سوی دیگر این مقاله را هم درعین حال باید به مثابه بسط آن نظراتی که "وظایف تاکتیکی" بیان گردیده است، تلقی کنیم. در آن مقاله ما ضمن تاکید برگسترش جنگ انقلابی از طریق ایجاد کانونهای چریکی روستائی، کوشیدیم اصول تئوریک و تاکتیکی این حرکت را نیز روشن کنیم. در حالی که در مقاله فعلی تلاش ما بر این است که ضمن تکیه بر همان اصول، به چگونگی سازماندهی یک کانون چریکی روستائی بطور مشخص بپردازیم و نحوه فعالیت آنرا در شرایط محاصره سیاسی - نظامی دشمن مورد بررسی قرار داده و تا آنجا که تجربه مجال می دهد سیر آتی آنرا روشن کنیم. قدر مسلم این است که در زمینه سازمان دادن یک کانون چریکی روستائی و تبدیل آن به یک منطقه پایگاهی، تجربیات موجود در ایران بسیار محدود است. مع الوصف باید اذعان داشت که نمونه تجربه جنبش مسلحانه خلق کرد در این مورد حاوی تجربیات گرانقدری است که می تواند بکار گرفته شود.

در اینجا ذکر برخی توضیحات پیرامون این مقاله ضروری به نظر می رسد. گذشته از هدف اصلی این مقاله که همانا در وحله نخست این است که می خواهد ضمن بهره گیری از تجربیات حاصل از ۱۴ ماه فعالیت چریکی مسلحانه در روستاهای شمال، به بررسی نحوه ایجاد یک کانون چریک روستائی در شمال، مسائل اساسی که در این رابطه باید بدان توجه گردد، چگونگی فعالیت آن و بالاخره سیر آتی رشد آن بپردازد، لازم دیدیم دو موضوع دیگر هم بدان بیافزاییم، این دو موضوع عبارتست از: ۱ - چرا جبهه شمال؟، ۲ - اصول عمومی جنگ چریکی. علت گنجاندن موضوع اول یعنی "چرا جبهه شمال" خود از چند نظر مطرح بوده است.

نخست اینکه ما تاکنون توضیحی مشخص پیرامون علت گشودن جبهه شمال (سال ۶۰) ندادیم، گرچه معتقدیم راجع به مبانی استراتژیکی و تاکتیکی آن در برخی از جزوات صحبت کرده ایم، با اینحال اینطور به نظر می رسد که توضیح مشخص آن ضروری باشد. دوم اینکه بسیاری از مخالفین سیاسی ما در این مورد هم دلیل عدم توضیح سیستماتیک ما درباره علت گشودن جبهه شمال، کوشیدند از این ضعف سوء استفاده کرده و برای لاپوشانی انحرافات تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی خود این پراتیک انقلابی را تحریف نمایند. تا کنون سعی شان برآن بوده است که از اهمیت و جایگاه واقعی این پراتیک انقلابی بکاهند و آنرا از نظر توده ها دور سازند. برخی به اصطلاح برجسته بی برنامهگی آن انگشت نهادند، برخی دیگر ضعفها و کمبودهای تاکتیکی و تکنیکی آنرا عمده کردند و برخی دیگر به نارسائیهای تشکیلاتی آن اشاره نمودند که درهر صورت هدف همه اینان و نقطه عزیمت شان در "انتقاد" از جبهه شمال، ارتقاء این

پراتیک انقلابی نبوده، بلکه قصد آنها این است که با برجسته نمودن مبالغه آمیز ضعفها و نارسائیهها، ضمن تحریف این پراتیک انقلابی تمایلات اپورتونیستی و بی عملی خود را تئوریزه نمایند. اینان غافلند که جبهه شمال یک بار دیگر مهر خود را بمثابه یکی از جبهه های جنگ انقلابی برجانبش ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان کوبیده است. صدای رگبار مسلسل "جنگلی ها" هنوز هم در گوش مردم ما طنین انداز است و آوای دلنشین آن پیام آور روز آزادی و مرگ دژخیمان خلق است. بگذار این اپورتونیستها هرچه می خواهند رجزخوانی کنند. خلق و نیروهای صادق انقلابی بی تردید دیگر به این حقیقت ساده پی برده اند که از هنگامی که یک ستون چریکی در یک منطقه روستائی که در محاصره سیاسی و نظامی دشمن قرار دارد، استقرار می یابد تا هنگامی که توده ای می گردد، یقینا پروسه ای بس بغرنج و دشواری را باید ازسر بگذراند. از دست دادن نیرو و امکاناتش، محاصره و سرکوب و بالاخره از دست دادن موقتی منطقه، همه اینها موضوعاتی هستند که یک مبتدی مبارزه مسلحانه بخوبی بدان واقف است. و بالاخره سوم اینکه به نظر ما هنوز هم جبهه شمال می تواند و باید مورد توجه کمونیستهای ایران قرار بگیرد. کمونیستهای ایران اگر می خواهند مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان را بسط و گسترش دهند و انقلاب را درعمل و نه در حرف به جلو سوق دهند و هژمونی پرولتری این مبارزه را تامین نمایند، باید اساس سیاست خود را بسط و گسترش جنگ انقلابی از طریق ایجاد کانونهای چریکی قرار دهند. از آنجائی که ما شمال ایران را یکی از مناسب ترین مناطق تشخیص می دهیم، لازم است دلایل مان را نیز ذکر کنیم.

و اما در مورد موضوع دوم یعنی در مورد "اصول عمومی جنگ چریکی" باید بگوئیم که هدف ما از طرح این قسمت و گنجاندن آن در این مقاله این بوده است که از یکطرف با تشریح مبانی و اصول استراتژیک و تاکتیکی جنگ چریکی، پاره ای مسائل اساسی تئوری جنگ انقلابی را توضیح دهیم و از سوی دیگر با بهره گیری از آن بتوانیم بر بسیاری از خطاهای تاکتیکی خود غلبه کنیم.

در پایان باید متذکر شویم که این مقاله را بهیچ وجه نباید بعنوان یک چیز تمام شده تلقی کنیم، زیرا از یکطرف بسیاری از زوایا و ریزه کاری هائی وجود دارد که هنوز هم برای ما ناشناخته است و بطور عمده باید طی عمل مستقیم انقلابی روشن گردد و از طرف دیگر برخی از مسائل تاکتیکی وجود دارد که دقیقا به اوضاع و احوال مشخص و وضع نیروهای درگیر بستگی دارد که از این نظر خیلی زود کهنه می گردند.

درهر صورت این مقاله را می توان بعنوان یک چارچوب اولیه برای کار انقلابی درنظر گرفت و از این نظر می تواند مفید واقع گردد.

۱- چرا جبهه شمال؟

در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ سازمان ما با اعزام یک ستون چریکی و استقرار آن در جنگلهای مازندران، عملاً به بازگشائی جبهه شمال اقدام نمود. بی شک بازگشائی این جبهه اقدامی انقلابی است که می تواند و قادر است مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان را بجلو سوق داده و موجبات تحکیم و توسعه آنرا فراهم نماید.

در مدت ۱۴ ماه فعالیت مسلحانه در این منطقه و در جریان مبارزه ای سخت و دشوار با نامالیما و مشکلات طبیعی، شرایط زیستی نامساعد و مبارزه ای دائمی با مزدوران امپریالیسم، ستون چریکی جنگل توانست طی این مدت تجربیات فراوانی در زمینه های گوناگون سیاسی - نظامی و سازمانی بدست آورد. طبیعی است که جمعبندی تجارب ناشی از این حرکت می تواند در ادامه پیروزمندانه این مبارزه و احتراز از خطاهای تاکتیکی و تشکیلاتی نقش بسزائی ایفاء نماید. قدر مسلم این است که این تجربیات در مقایسه با تجربیات سیاهکل از عمق و وسعت بیشتری برخوردار بوده که تعمق پیرامون آن می تواند بیش از پیش استراتژی جنگ انقلابی در این منطقه را روشنی بخشد و بسیاری از زوایای مبهم آنرا روشن کند. در حقیقت ستون چریکی جنگل برمسائل و مشکلاتی فائق آمد که رفقای سیاهکل تازه دست اندر کار حل آنها بودند. از این نظر می توان ادعا کرد که جنگ چریکی در روستاهای شمال و رشد آتی آن موضوعی است که تا حدودی شناخته شده است.

مبارزه مسلحانه ستون چریکی جنگل از نظر تاثیر گذاری سیاسی بر توده ها و نیروهای سیاسی نیز نقش قابل ملاحظه ای ایفاء نموده است. با وجود آنکه سازمان ما موفق نگردیده است ارزیابی دقیق و جمعبندی کامل از این تأثیرات به عمل آورد، معذالک اخبار و گزارشات پراکنده حاکی از تأثیراتی است که فعالیت ستون چریکی در تشدید جو سیاسی در سراسر ایران بطور اعم و در سطح منطقه بطور اخص از خود برجای نهاده است. نمونه های فراوانی از پشتیبانی زحمتکشان منطقه در دادن کمکهای مادی به چریکها و حتی درخواست پیوستن آنها به صفوف چریکها در دست است که نشان دهنده تأثیراتی است که مبارزه مسلحانه چریکی بر روح و روان توده ها از خود برجای نهاده و بیانگر این حقیقت می باشد که توده ها از این مبارزه حمایت می کنند.

اثراتی که مبارزه مسلحانه ستون چریکی جنگل بر سازمانهای سیاسی داشته است، بطور عمده با جهت گیری نظری (و تا حدودی هم عملی) آنها به سمت این مبارزه مشخص می گردد. بسیاری از سازمان های سیاسی که تا مقطع سال ۶۰ هم نسبت به حاکمیت جدید امپریالیستی دچار توهم بودند و اساس سیاست آنها در رابطه با حاکمیت سیاسی این بود که از طریق تقویت جناحهای باصطلاح انقلابی، دامنه و میزان عملکرد جناحهای ارتجاعی را محدود ساخته تا ضمن حفظ "دمکراسی" به توسعه آن پردازند، در معرض ضربات جدی رژیم قرار گرفتند. در نتیجه سازماندهی نامتناسب و عدم آمادگی لازم که خود این امر اساساً ریشه در بینش و برداشتهای نادرست آنها از مسائل اساسی انقلاب ایران دارد، این نیروها را یکی پس از دیگری به نابودی کشانید. در درون برخی از این سازمانها بویژه در سطح توده های سازمانی شان تحت تاثیر مبارزه مسلحانه ستون چریکی گرایش به اعمال قهر انقلابی در برابر قهر ضدانقلابی قوت گرفت، عناصر رهبری کننده این جریانات در مقابل فشار و رادیکالیسم موجود در میان توده های سازمانی، شتابزده تئوری های متناقضی ارائه نمودند و بدفاع از تاکتیکهای مسلحانه پرداختند. گذشته از اینها بودند عناصر، محافل و گروه هایی که آمادگی خود را برای پیوستن به این حرکت اعلام می داشتند. بدین سان مبارزه مسلحانه ستون چریکی

جنگ در مدت کوتاه زندگیش، استراتژی انقلاب ایران را بیش از پیش روشنی بخشید و در صف بندی بین اپورتونیسیم و پیشاهنگ انقلابی کمونیست نقش قابل ملاحظه ای ایفاء نمود.

اثرات مبارزه مسلحانه ستون جنگ بر خلق کرد نیز قابل توجه بوده است. (۱) خلق کرد که مدتهاست برای احقاق حقوق خود و کسب حاکمیت ملی - توده ای، سلاح بدست گرفته و برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی می جنگد، بخوبی به این امر واقف است که رهائی از تسلط امپریالیسم در گرو اتحاد و رهائی همه خلقهای میهنمان می باشد. از همین رو هنگامی که جنگ انقلابی در روستاهای شمال آغاز گردید، با علاقمندی تمام از این مبارزه استقبال نمود. هر ضربه ای که چریکها بر پیکر پوسیده رژیم وارد می آوردند، هر موقعیتی که نصیب جنگ انقلابی در این منطقه می گشت آنرا جزئی از موفقیت خود می دانستند. بدیهی است که این امر بر خصلت رابطه ما با جنبش خلق کرد، نقش ما در برعهده گرفتن وظایف پیشاهنگی آن، میزان و دامنه فعالیت ما در این جنبش تاثیر می نهاد و آنرا تغییر می داد. بدین ترتیب ما می توانستیم ضمن نفوذ بیشتر در این جنبش و جلب توده ها به برنامه و مشی انقلابی و بالاخره هدایت آن به مسیری درست از موضع قدرتمندتری برعلیه نیروهای رفرمیستی حاکم بر این جنبش مبارزه کنیم.

با آغاز مجدد فعالیت مسلحانه چریکهای فدائی خلق در روستاهای شمال، رژیم جمهوری اسلامی نیز نتوانست ترس و وحشت خود را از این مبارزه پنهان دارد. رژیم مزدور بارها اعلام داشت که پس از سرکوبی کردستان نوبت جنگ است. علیرغم جو فوق العاده اختناق آمیز حاکم بر کل جامعه، علیرغم کوششهای رژیم مبنی بر جلوگیری از انتشار اخبار فعالیت چریکها، علیرغم توطئه سکوتی که رژیم سعی می کرد بکار بندد، با این وصف اخبار عملیات چریکها بسرعت در سراسر منطقه و در سطح کشور گسترش می یافت. در سطح منطقه رژیم می کوشید بادست یازیدن بیک رشته اقدامات سیاسی و نظامی میزان و دامنه فعالیت چریکها را محدود ساخته و به زعم خود در نطفه خفه کند. رادیوهای محلی و امام جمعه های محلی، برای دورنگاه داشتن مردم از این مبارزه، به نشر اکاذیب و تبلیغات مسموم برعلیه چریکها روی آوردند. به موازات اقدامات سیاسی، رژیم بیک رشته تدابیر امنیتی و اقدامات نظامی نیز دست زد. کنترل شدید تر راهها و خطوط مواصلاتی و افزایش پستهای بازرسی، تسلیح مزدوران محلی، تقویت سپاه و ارتش در منطقه، تعلیم نیروهای ویژه و گسیل آنها به درون جنگل، بکارگیری سیاست محاصره و سرکوب، گوشه هائی از اینگونه اقدامات می باشند. باوجود همه این تلاشها، رژیم عملاً نتوانست توده ها را از حمایت به فرزندان انقلابی اش باز دارد و در برابر فعالیت ستون چریکی نیز کاری از پیش نبرد.

اما درعوض چریکها بطور مداوم به بسیاری از مراکز نظامی دشمن ضربه وارد می آوردند و با اشغال راههای اصلی کشور اهداف جنگ انقلابی را برای توده ها تشریح می نمودند. آنان درعمل به توده ها نشان می دادند که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم ادعاهایش آسیب پذیر بوده و می توان و باید با آن درافتاد. می توان و باید آنرا سرنگون کرد. آنان نشان می دادند که جنگ انقلابی در این منطقه هم عملاً آغاز شده و رشد و پیشرفت آن به حمایت و شرکت فعال آنها نیازمند است. آنان برای اثبات درستی راهی که برگزیده بودند، کردستان انقلابی را گواه می گرفتند و تاکید داشتند که شمال را همچون کردستان گورستان امپریالیستها خواهیم نمود. بدین سان ستون چریکی جنگ آرام آرام ره می سپرد و با گامهای استوار پیش می رفت.

بدین ترتیب در شرایطی که سازمان ما می رفت تا از وضعی که بر اثر فعالیت های انقلابی خویش (۲) در سطح جامعه ایجاد کرده بود، به نفع برنامه و مشی انقلابی بهره برداری کند، حمایتهای معنوی ایجادشده را با سازماندهی به حمایتی مادی بدل ساخته و گامهای موثری درجهت تحکیم و توسعه جنگ انقلابی و ایجاد ارتش توده ای بردارد،

متاسفانه متحمل ضربات گوناگونی (چه در شهر و چه در جنگل) از سوی رژیم گردید که نتیجه بلاواسطه و مستقیم آن مختل شدن فعالیت های عمومی سازمان بود. در زمینه ضعفها و انحرافات تشکیلاتی که ریشه های آن به دو سال اول حرکت ما (۵۸-۶۰) برمی گشت و هنوز هم بعد از سازماندهی جدید در حرکت ما ادامه داشته و قرار بود در حین پیشبرد جنگ انقلابی ریشه کن گردد، اپورتونیسمی با خصلت انحلال طلبی سربرآورد که نتایج عمل آن صدچندان بیشتر از ضربات رژیم بر پیکر سازمان بود. نتیجه این عمل نه تنها به متوقف شدن برنامه های عملی، بلکه حتی به گسیختگی کامل سازمان منجر گردید. بدین سان بار دیگر چریکهای فدائی خلق بر اثر اشتباهات و نارسائی های کار خود، از تب و تاب یک حرکت انقلابی که موفقیت و تداوم آن بیشک می توانست جنبش مسلحانه انقلابی خلق ما را تعمیق بخشد، باز ایستادند و از میدان واقعی مبارزه تعیین کننده، دور ماندند. و در این میان اپورتونیستهای رنگارنگ نیز کوشیدند که از این موقعیت حداکثر بهره برداری را بنمایند، و با تاختن به مشی انقلابی آنرا برای همیشه به فراموشی بسپارند.

بدیهی است که هر برنامه و مشی انقلابی، چنانچه حقیقتاً انقلابی باشد و از ضروریات و الزامات عینی جامعه برخاسته باشد، دیر یا زود می تواند و باید قوای واقعی خویش را گرد آورده و با غلبه بر نواقص و کاستیهای موجود، بار دیگر مصمم و استوار در میدان کارزار تعیین کننده مبارزه حضور یافته و به وظایف انقلابی خویش عمل نماید. مانیز یقین داریم که تئوری مبارزه مسلحانه دارای چنین خصائصی می باشد، از این نظر آرزو داریم که بتوانیم چه در عمل و چه در نظر پیروان راستین آن باشیم.

اکنون این مسئله در برابر ما قرار می گیرد و آن اینکه روشن کنیم چرا و به چه دلیلی ما به گشودن جبهه شمال اقدام نمودیم و از فعالیت مسلحانه در این منطقه بخصوص چه اهداف معینی دنبال می کردیم. برای آنکه بهتر بتوانیم پاسخی زنده به مسائل فوق بدهیم، نظری اجمالی بر مجموع اوضاع و احوالی که در آن بسر می بردیم و مباحثی که نتیجه طبیعی آن اتخاذ چنین تصمیمی بود، لازم است.

ما در نوشته های گوناگون خود به کرات به این موضوع اشاره کرده ایم که بعد از غلبه کامل اپورتونیسیم بر "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" و افتادن آن به مسیری کاملاً اپورتونیستی و سازشکارانه، جریانی تحت عنوان چریکهای فدائی خلق ایران بوجود آمد که اساس و مبانی برنامه ای، تاکتیکی و تشکیلاتی آنرا تئوری "م.م.، ه.ا.، ه.ت." تشکیل می داد. طی فعالیتهای نخستین در جریان رشد بعدی آن، بتدریج معلوم گشت که ما نیز علیرغم ادعای وفاداری به این تئوری، خود در زمینه های گوناگون نظری، عملی و سازمانی از مشی انقلابی عدول کرده و به اپورتونیسیم در غلتیدیم. خصلت اساسی این اپورتونیسیم در مورد وظایف سیاسی، پیش گرفتن سیاست دفاع از خود مسلحانه و یا تبلیغ مسلحانه در مورد وظایف سازمانی، کوشش در جهت ایجاد یک سازمان مسلح توده ای بی شکل بود. مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان برسر این انحراف و به منظور رفع آن شکل گرفت. محور اساسی این مباحث مقدم برهر چیز تعیین وظایف عملی چریکهای فدائی خلق و در همین رابطه وظایف سازمانی آن بود. بینش اپورتونیستی حاکم در این مورد که بطور مشخص در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" انعکاس یافته بود، در این نکته اساسی خلاصه می شد: باید اوضاع را برای مردم تشریح کرد و آنها را برای مقابله با هجوم نظامی امپریالیسم که بهر حال در آتیه ای نه چندان دور آغاز می گردد، سازماندهی مسلح کنیم. هسته مرکزی نقد بینش اپورتونیستی نیز براین اساس قرار داشت که اگر بپذیریم حاکمیت جدید، حاکمیتی امپریالیستی بود (چرا که عناصر مدافع مصاحبه علیرغم اینکه در مقاله "مصاحبه با ..." رابطه سلطه امپریالیسم در ایران با ماشین دولتی وابسته بآن به غلط طرح گردیده بود، می پذیرفتند که حاکمیت جدید حاکمیتی امپریالیستی است) و محصول سیاست نواستعماری امپریالیستها در ایران می باشد، بنابراین طرح این

مسئله که خلق را باید برای مقابله با هجوم نظامی امپریالیسم که در آتیه ای نه چندان دور آغاز می گردد، سازماندهی مسلح کنیم، نه تنها از لحاظ تئوریک بی معنی، بلکه حتی از لحاظ عملی نیز به معنی فرار از عمل انقلابی و آغاز سازشکاری بود. چه حاکمیت جمهوری اسلامی خود بیان عینی و مادی حاکمیت امپریالیستی بوده و سرکوب و اختناق ناشی از این حاکمیت چیزی جز سرکوب و اختناق امپریالیستی نمی توانست باشد. بدین ترتیب باتوجه با این حقایق وظیفه چریکهای فدائی خلق روشن بود. آنها می بایستی از طریق برپائی و گسترش جنگ انقلابی، توده های وسیع مردم را برای سرنگونی حاکمیت امپریالیستی در ارتش خلق متحد و متشکل نمایند. در حقیقت همه شواهد عینی نیز بروشنی درستی این خط مشی را ثابت می نمودند. (۳)

بدنبال طرد نظرات اپورتونیستی از سوی اکثریت اعضای سازمان بلافاصله این سؤال در مقابل ما قرار گرفت. باتوجه به مجموعه امکانات و نیروی مادی، سطح تاکتیکی و تکنیکی و خلاصه باتوجه به مجموعه اوضاع و احوالی که در آن قرار گرفته ایم، چه گامهای عملی و مشخصی می توانیم در این جهت برداریم. در رابطه با تشکیل ارتش خلق یک چیز کاملاً روشن بود و آن اینکه ارتش خلق در شرایط جامعه ایران بطور مشخص در مناطق روستائی و آنهم در جریان جنگ چریکی روستائی، بمثابه جنگ تعیین کننده، می تواند بوجود آید و بسط و توسعه یابد. نتیجه ای که از این بحث اصولی بدست می آمد این بود که برای تشکیل ارتش خلق چنانچه خواهیم گامهای عملی برداریم، لازمه اش این است که بطور مشخص مناطق روستائی را که در این مورد می تواند مناسب باشد، انتخاب کرده و به سازماندهی جنگ چریکی در آن مناطق اقدام نمائیم. البته در اینجا بهیچ وجه قصد انکار مبارزات شهری و فعالیت سیاسی - نظامی شهری در میان نیست. چه بدون همکاری منظم و دائمی بین مبارزات شهری و روستائی، بدون حمایت فعال شهر از روستا، بسط و توسعه و تداوم جنگ چریکی روستا تقریباً ناممکن است. از این روست که در اینجا از نقش تعیین کنندگی جنگ چریکی روستائی سخن می گوئیم.

در عین حال بررسی فعالیت عملی ما طی دو سال اول، بنحوی روشن نشان می داد که مضمون فعالیت عملی ما را در این دوره، تهیه امکانات، ارتباط گیری با هواداران و سازماندهی آنها، تبلیغات صرفاً سیاسی و غیره تشکیل می داد و تنها در کردستان بدلیل شرایط متفاوت مبارزاتی، ما درگیر یک جنگ انقلابی شده بودیم (بگذریم از اینکه مضمون فعالیت ما در این منطقه هم در مجموع مثل مناطق دیگر ایران بود و تنها از لحاظ شکل تفاوت می کرد) بدین ترتیب در ارزیابی از نیروهای عملاً موجود سازمان، میزان و توانائی تاکتیکی و تکنیکی آن، قابلیت کادرها در برعهده گرفتن رهبری عملی جنگ انقلابی و هدایت آگاهانه آن، به نظر می رسید در بهترین حالت ما می توانیم بطور مشخص و بالفعل گذشته از شهر، حداقل در یک منطقه روستائی مناسب به فعالیت سیاسی - نظامی در این منطقه پردازیم. بدیهی است نیروی چریکی که در زمینه مبارزه مسلحانه طولانی، بمثابه شکل اصلی مبارزه، نشو و نما می یابد و در جریان بسط و گسترش این مبارزه بیش از پیش توده ای می گردد و از نقطه نظر سازماندهی بهتر و تاکتیک مناسب مجبور است نیرو و امکانات عملاً موجود خود را که همواره میزان معینی است در مناطقی بکار گیرد که بهترین راندمان را برای توسعه و گسترش مبارزه مسلحانه ببار آورد. به بیان دیگر ضمن حفظ و توسعه نیروهای خودی، از یکسو با وارد آوردن بیشترین ضربات سیاسی - نظامی بر دشمن او را در نزد توده ها افشا کرده و از سوی دیگر توده ها را هرچه وسیعتر مورد خطاب قرار داده و آنها را به مبارزه انقلابی بکشاند. بدنبال این مباحث، این سؤال در برابر ما قرار گرفت، آیا با تداوم کار در جنبش مسلحانه خلق کرد، بمثابه جبهه اصلی نبرد روستائی، می توانیم در جهت وظیفه اساسی مان یعنی کار ساختن ارتش توده ای، آزاد نمودن مناطق و تامین هژمونی پرولتری گام برداریم؟ آیا این جبهه جنگ انقلابی دارای

آن خصائصی می باشد که ما را هرچه سریع تر و زودتر به اهدافمان برساند. پاسخ بدین سؤال مستلزم این است که مفهوم استراتژی سراسری و استراتژی منطقه ای و رابطه این دو را با یکدیگر در جنگ مسلحانه طولانی روشن کنیم. منظور از استراتژی سراسری عبارت است از آن روندهائی که نتیجه آن به تصرف قدرت سیاسی، قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت سراسری توده ها تحت رهبری طبقه کارگر می انجامد. در حالی که استراتژی منطقه ای، تحقق آن روندهائی است که نتیجه آن در بهترین حالت به ایجاد یک منطقه سرخ منتهی می گردد. بدین ترتیب می توان گفت استراتژی سراسری ناظر بر حرکتی است که بسیج عمومی توده های مردم در ارتش خلق، تامین هژمونی پرولتاری، تصرف قدرت و درهم شکستن ارتش امپریالیستی را در مقیاس کشوری مدنظر دارد، در حالی که استراتژی منطقه ای ضمن آنکه از لحاظ اصولی با این روند در تضاد نیست، در بهترین حالت تصرف قدرت و کسب حاکمیت توده ها را در یک منطقه معینی تامین می کند. کمی بیشتر توضیح دهیم: مبارزه مسلحانه توده ای طولانی اصولاً از یک استراتژی دوگانه ای پیروی می کند. استراتژی سیاسی و استراتژی نظامی! این دو استراتژی بنحوی ارگانیک بیکدیگر وابسته بوده و لازم و ملزوم هم می باشند. " برای شکست ارتجاع باید ارتش ارتجاعی را شکست داد، برای شکست ارتش ارتجاعی باید ارتش توده ای داشت. تنها راه شکست ارتش ارتجاعی و تشکیل ارتش توده ای، مبارزه چریکی طولانی است و جنگ چریکی نه تنها از نقطه نظر استراتژی نظامی، و به منظور شکست ارتش منظم و نیرومند، بلکه از نقطه نظر استراتژی سیاسی به منظور بسیج توده ها نیز لازم است. امر سیاسی و امر نظامی به نحوی اجتناب ناپذیر و ارگانیک درهم ادغام می شوند" (م.م.، ه.ا.، ه.ت. - ص ۷۸).

جنگ چریکی جنگی رشد یابنده است و از مراحل گوناگونی می گذرد، درعین حال نیروی چریکی نیز همواره در جریان این مبارزه طولانی، حد معینی نیرو و امکانات در اختیار داشته و از میزان معینی حمایت توده ای برخوردار می باشد. بنابراین، اینکه جنگ انقلابی طولانی در هر کشوری در چه مقیاسی و با چه کیفیتی آغاز می شود، این دیگر بستگی به عوامل گوناگونی دارد. با اینهمه یک چیز در اینجا کاملاً روشن است و آن اینکه جنگ مسلحانه طولانی هیچگاه بطور ناگهانی و همزمان در سراسر کشور (درشهرها و مناطق روستائی عمده) آغاز نمی گردد و هیچگاه قدرت سیاسی راهم بطور سراسری و همزمان بدست نمی آورد. وجه مشخصه آن در این است که در مناطق مختلف شکل گرفته، بتدریج رشد نموده و به سراسر کشور بسط و توسعه می یابد.

بدین سان آشکار می گردد که در جنگ چریکی طولانی، استراتژی سراسری همواره بشکل استراتژی منطقه ای و فعالیت نیروی چریکی در مناطق معینی مادیت یافته و بطور عینی جریان می یابد. و استراتژی منطقه ای و فعالیت چریکی در هر منطقه نیز همواره در جهت تحقق استراتژی سراسری حرکت می کند. رابطه استراتژی منطقه ای با استراتژی سراسری مثل رابطه اجزاء باکل ارگانیک خویش می باشد. اکنون سعی می کنیم با یک مثال این مطلب را بیشتر توضیح دهیم. فرض کنیم یک سازمان چریکی در چارچوب استراتژی سراسری، یک واحد چریکی روستائی را در یک منطقه روستائی مستقر می کند. روشن است که هدف فعالیت این دسته چریکی روستائی گذشته از اثرات سراسری اش، بطور مشخص این است که توده های مردم منطقه مزبور را به جنگ انقلابی بکشاند و مبارزه مسلحانه را در این منطقه توده ای گرداند و با استقرار حاکمیت توده ها در این منطقه، حاکمیت امپریالیستی را قطع کند. بدیهی است که این روند جزئی از روند عمومی کسب قدرت سیاسی و استقرار حاکمیت خلق در یک کشور معین و در چارچوب جنگ توده ای و طولانی است. حال در نظر بگیرید که منطقه انتخاب شده، منطقه مناسبی نباشد، خیلی طبیعی است که نیروی چریکی مستقر در منطقه نتواند رشد مناسبی در چارچوب استراتژی منطقه ای خود بدست آورد. همین

امر یعنی کندی و یا توقف در پیشرفت استراتژی منطقه ای، به نحوی اجتناب ناپذیر بر استراتژی سراسری تاثیر می نهد و پیشرفت آنرا کند یا حتی متوقف می کند.

اینک باتوجه به توضیحاتی که در فوق آمده است، می توانیم بحث امان را ادامه دهیم. ما گفتیم در رابطه با انتخاب یک منطقه جنگ چریکی روستائی، این سؤال در برابر ما قرار گرفت و آن اینکه آیا با تداوم کار در جنبش مسلحانه خلق کرد، بمثابه جبهه اصلی نبرد روستائی، می توانیم در جهت وظیفه اساسی مان یعنی ایجاد ارتش توده ای و آزاد نمودن مناطق تامین و هژمونی پرولتری گام برداریم؟ در تجزیه و تحلیل از جنبش مسلحانه خلق کرد و همچنین در جریان فعالیت مستقیم در این جنبش با این نتیجه رسیده بودیم که صرفا با شرکت در جنبش مسلحانه خلق کرد نمی توان درجهت ایجاد ارتش توده ای و آزاد نمودن مناطق گام برداریم، بلکه گذشته از فعالیت مسلحانه در جنبش خلق کرد، بایستی با انتخاب یک منطقه روستائی مناسب و سازملندهی جنگ انقلابی در آن منطقه، درجهت وظیفه مذکور پیش برویم. و اما دلایل ما در این رابطه چیست؟ جنبش مسلحانه اخیر خلق کرد، طی این مدت بدلیل برخورداری از یک پایه قدرتمند توده ای و حضور فعال توده های زحمتکش خلق کرد در آن، علیرغم رهبری های رفرمیستی و خرده بورژوائی، تاکنون توانسته است بخوبی در برابر تهاجمات وحشیانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ایستادگی نموده و آنرا دفع کند. این امر بیانگر این حقیقت است که خلق کرد از پتانسیل انقلابی فوق العاده بالائی برخوردار بوده و برای رسیدن به اهداف انقلابی خویش از هیچ کوششی فروگذاری نمی کند. از همین رو است که باید جنبش انقلابی خلق کرد را بمثابه یکی از جنبشهای بسیار مهم ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلقهای میهنمان در نظر بگیریم. بعلاوه جنبش مسلحانه اخیر خلق کرد اساسا در زمینه یک جنبش سیاسی توده ای طی سالهای ۵۸ - ۵۷ شکل گرفت و بتدریج رشد نمود. باوجودی که مضمون و اهداف سیاسی ناظر بر جنبش خلق کرد از نقطه نظر تاریخی - مشخص، به هیچ وجه از جنبش دیگر خلقهای ایران متفاوت نیست، با این حال بواسطه پاره ای خصوصیات معین و خود ویژه، این جنبش خیلی زود بیک مبارزه مسلحانه توده ای برعلیه حاکمیت جمهوری اسلامی مبدل گردید. خلق کرد نیز مانند بسیاری از خلقهای ایران بعداز قیام، نخست تحت تاثیر نفوذ "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" قرار گرفت، ولی خیلی زود بدلیل تسلط اپورتونیسیم و رفرمیسم برسازمان مذکور و شدت یابی مبارزه خلق کرد علیه حاکمین جدید، این سازمان نفوذ خود را در میان خلق کرد از دست داد.

یکی از خصوصیات بارز جنبش مسلحانه خلق کرد در شرایط کنونی، تسلط گرایشات گوناگون ناسیونالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی بر این جنبش می باشد. بر اثر خیانت "اکثریت" و روی برگرداندن آن از برعهده گرفتن وظایف انقلابی، این گرایشات، بیش از پیش دامن زده شد. بطوری که امروزه اساس هرگونه برنامه سیاسی را همین گرایشات تشکیل می دهد. روشنفکران خرده بورژوای کرد، بطور منظم این ایده را که کردها باید سرنوشت سیاسی خود را بدست سازمانهای سیاسی کردی بسپارند و از آمیزش با خلقهای دیگر و یا قبول رهبری عناصر و سازمانهای غیرکردی اجتناب ورزند، در توده ها القاء می کنند. آنها مدعی اند که یکی از عوامل شکست مبارزاتی کردها را نیز همین نکته اساسی تشکیل می دهد. در واقع این روشنفکران قبل از آنکه به منافع، به شکست یا پیروزی خلق کرد بیاندیشند، بیشتر هدفشان از اینگونه تبلیغات کسب موقعیت و ارتقاء خود و سازمانهای وابسته به آنها در جنبش خلق کرد می باشد. بهرحال پس از طی مدت زمان کوتاهی از جنگ انقلابی خلق کرد، در جریان افت و خیزهای اولیه، درزمینه گرایشات فوق العاده قوی ناسیونال - رفرمیستی، دوجریان سیاسی حزب دمکرات و کومله بتدریج و یکی پس از دیگری توانستند در راس جنبش خلق کرد قرار بگیرند. البته روشن است که کسب چنین موقعیت سیاسی از سوی سازمانهای مذکور به هیچ وجه بدلیل پیروی آنها از یک سیاست اصولی و مشی درست نبوده است، بلکه بخاطر وجود یکرشته

عوامل گوناگونی بوده که در این جنبش نهفته بوده است. بنابراین خلق کرد به مبارزه مسلحانه کشیده شده است. او برای دست یافتن به اهداف انقلابی اش حاضر به هر نوع فداکاری می باشد. در حالی که بدلیل رهبریهای موجود این جنبش در چارچوب یک جنبش رفرمیستی و اصلاح طلبانه محصور گشته است. بر اثر نفوذ و تسلط همین رهبری هاست که جنبش مسلحانه خلق کرد نمی تواند و قادر نیست ضمن استقرار حاکمیت توده ای - ملی خویش نقش واقعی خود را در مبارزات ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلقهای میهنمان ایفاء نماید.

سازمان ما نیز بعد از شکل گیری مجدد خود در خرداد ماه ۱۳۵۸ و در تعقیب این سیاست که " هر جا که به خلق حمله نظامی می شود باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد" در جنبش خلق کرد حضور یافت. بدلیل سلطه مشی اپورتونیستی بر سازمان ما و بر اثر شدت گرفتن بحث های درونی برسر تعیین وظایف - که خود این امر بخش زیادی از انرژی ما را بهدر داد - مانیز نتوانستیم عملا تا آن حدودی که قادر بودیم براین جنبش تاثیر بگذاریم و در آن نفوذ کنیم. در نتیجه پس از دو سال فعالیت اولیه (۵۸-۶۰) مانیز نتوانستیم در این جنبش چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ نظامی نقش قابل توجهی ایفاء کنیم و از موقعیت مناسبی در این جنبش برخوردار گردیم.

بعد از نقد وظایف اپورتونیستی و اتخاذ مشی جدید، کل فعالیت سازمان و از آن جمله فعالیت مسلحانه در کردستان مورد انتقاد قرار گرفت و بنابراین امر تجدید سازماندهی نوین و پراتیک هدفمند نوینی در دستور کار قرار گرفت. به فعالیت مسلحانه در کردستان اینبار از نقطه نظر ایجاد ارتش توده ای و آزاد نمودن مناطق و استقرار حاکمیت توده ای نگریسته شد. تا آنجائی که به استراتژی سیاسی این فعالیت مربوط می گشت، ما می بایستی بانقد و طرد برنامه های رفرمیستی و اپورتونیستی و ارائه یک برنامه و مشی انقلابی به تبلیغ منظم آن در میان توده ها پرداخته و می کوشیدیم تا آنها را از زیر نفوذ رهبری های موجود بیرون بیاوریم و از لحاظ استراتژی نظامی با اتخاذ یک مشی نظامی درست، با تسلیح توده ها، نیروهای رژیم را از این منطقه بیرون می رانیم. به بیان دیگر ما می بایستی با فعالیت سیاسی - نظامی در جنبش مسلحانه خلق کرد از یکسو ضمن مبارزه پیگیر و مداوم با رهبری های موجود، در جهت ایجاد ارتش توده ای، استقرار حاکمیت توده ای تحت رهبری طبقه کارگر و ایجاد منطقه سرخ حرکت می کردیم و از سوی دیگر این منطقه را بیک پایگاه قدرتمند انقلابی در حله نخست برای رهائی خلقهای میهنمان تبدیل می کردیم. در آن زمان برای ما روشن بود چنانچه قصد داشتیم در جهت ایفاء وظیفه جنبش مسلحانه انقلابی یعنی در جهت ایجاد ارتش توده ای گام برداریم و این را هم اگر می خواستیم صرفا از طریق فعالیت مسلحانه در جنبش مسلحانه خلق کرد بدست آوریم، می بایستی بطور جدی شرایطی را که بر اثر آن می توانستیم اوضاع عمومی حاکم بر جنبش مسلحانه خلق کرد را تغییر دهیم، مورد ارزیابی قرار داده و زمینه را برای تامین هژمونی پرولتاریا براین مبارزه فراهم می کردیم. بدیهی است که هسته مرکزی فعالیت سیاسی - نظامی کمونیستها در جنبش مسلحانه خلق کرد را حل مسئله تامین هژمونی پرولتری تشکیل می دهد، زیرا حل مسئله بسیج وسیع توده ها در ارتش توده ای با مسئله تامین هژمونی پرولتری براین جنبش با یکدیگر بشدت گره خورده است. در حقیقت هرگونه کوششی که ناظر بر تامین رهبری پرولتری بر جنبش مسلحانه خلق کرد نباشد، یک نیروی کمونیستی را خواه ناخواه به دنباله روی از سیاستهای بورژوائی و خرده بورژوائی و طبعا به خرده کاری می کشاند.

و اما برای نیروی کوچکی مانند ما که در جنبش مسلحانه خلق کرد نه نفوذ قابل توجهی داشت و از لحاظ نظامی نیز در مقایسه با سازمانهای سیاسی حاکم براین جنبش قوی نبوده است، چگونه این امر امکان پذیر بود؟ گذشته از برخوردهای حادی که ممکن بود در جریان عمل بین ما و رهبری های موجود پیش می آمد، چگونه می توانستیم صرفا

از طریق فعالیت سیاسی - نظامی در جنبش مسلحانه خلق کرد اوضاع سیاسی و توازن مبارزه طبقاتی را به نفع نیروهای پرولتری تغییر دهیم؟ بعلاوه این نیز بسیار خنده آور بود هرآینه انتظار می داشتیم باعتبار برخوردار بودن از یک برنامه حقیقتاً انقلابی قادریم سازمانهای غیر پرولتری را به قبول رهبری پرولتری واداریم. قبول رهبری پرولتری از سوی دهقانان و خرده بورژوازی شهری نه تنها به درستی یک برنامه انقلابی، بلکه در عین حال به قدرت و توانائی نیروهای کمونیستی نیز بستگی دارد. بدین ترتیب به این نتیجه ناگزیر رسیدیم که از لحاظ عملی پیش بینی سیر حوادث در آینده و بعد زمانی تحولات قابل انتظار در جنبش مسلحانه خلق کرد، برای ما غیرممکن است. با اینحال از لحاظ اصولی معتقدیم که در تداوم کار انقلابی بدون درنظر گرفتن عامل زمانی، می توانیم در جریان عمل اوضاع را به نفع نیروهای پرولتری تغییر دهیم. از سوی دیگر در آن شرایط باتوجه به مجموعه محدودیت ها و دشواری های فراوان، ما نمی خواستیم و در واقع نادرست می دانستیم نیروهایمان را از جنبش مسلحانه خلق کرد بیرون بیاوریم و به فعالیت مان در میان جنبش مسلحانه خلق کرد بطور موقت خاتمه دهیم. چرا که گذشته از اهمیت و نقشی که جنبش مذکور برای کل مبارزات ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلقهای میهنمان داشته، این جنبش نیز در بطن خود شرایطی را آفرید که می شد از آن بنحو درستی در جهت تحکیم و توسعه فعالیت های مسلحانه در دیگر مناطق ایران بهره جست که از آن جمله می توان از ایجاد مراکز آموزشی و رادیویی، تهیه سلاح و امکانات و ... نام برد.

بنابراین مشاهده می گردید که از یک سو استراتژی سراسری ما باتوجه به مجموع اوضاع و احوال حاکم بر جنبش مسلحانه خلق کرد (استراتژی منطقه ای) از آن سرعت و پیشرفت لازم برخوردار نبوده، بطوری که بسنده نمودن به این حد در واقع بدین معنی بود که لنگ لنگان بدنال انقلاب حرکت می کردیم و از سوی دیگر علیرغم کندی فوق العاده در میزان رشد استراتژی سراسری، نمی خواستیم از جبهه کردستان خارج گردیم. در اینجا بود که طرح های عملی و مشخصی مورد بررسی قرار گرفت تا راه را برای انجام وظیفه اساسی یعنی امر ایجاد ارتش توده ای و آزاد نمودن مناطق، هموار سازد. هسته مرکزی این طرح بطور مشخص گشایش یک جبهه چریکی روستائی جدید بود.

هدف از گشایش یک جبهه چریکی روستائی جدید، مقدم برهرچیز، برپائی و گسترش جنگ انقلابی بود. هدف این بود که با انتخاب یک منطقه روستائی مناسب و با سازمان دادن جنگ چریکی روستائی در آن منطقه، گامهای موثری در جهت ایجاد ارتش توده ای و آزاد نمودن مناطق برداریم. از این رو جبهه جدید در چارچوب طرح تاکتیکی ما، از اهمیت استراتژیکی برخوردار بود. بعلاوه باتوجه به اوضاع مشخص کردستان و جنبش مسلحانه خلق کرد، نقش این جبهه جدید در برعهده گرفتن وظایف استراتژیک نیز فوق العاده افزایش می یافت. به موازات سازماندهی جنگ چریکی در منطقه روستائی مناسب، می بایستی فعالیت سیاسی - نظامی در شهر نیز توسعه پیدا می کرد و در همین رابطه فعالیت مسلحانه ما در جنبش خلق کرد ضمن آنکه کماکان ادامه می یافت، در عین حال می بایستی وظیفه یک پشت جبهه عمومی را برای کل فعالیت سازمان ما برعهده می گرفت. بنابراین اینکه طرح تاکتیکی ما در ادامه و تکاملش چگونه پیش می رفت و رابطه جبهه های جنگ انقلابی نیز بویژه رابطه جبهه جدید روستائی با جبهه کردستان به چه شکلی در می آمد، همه اینها باضافه بسیاری از مسائل گوناگون دیگر، موضوعاتی بودند که تنها در جریان عمل می توانستیم به آنها پاسخ مناسبی بدهیم.

گذشته از هدف استراتژیک، جبهه جدید نیز می بایستی یک رشته اهداف تاکتیکی معینی را برآورده می کرد که در جای خود بسیار حائز اهمیت بود. این اهداف را در مجموع می توانیم بدین صورت خلاصه کنیم. از لحاظ سیاسی گشایش جبهه جدید چریکی روستائی در حقیقت یک اقدام مشخص انقلابی بود که توده های وسیع مردم آن منطقه را بیک جنگ

انقلابی دعوت می کرد. بعلاوه فعالیت مسلحانه در این جبهه جدید می توانست در بالا بردن جو سیاسی در سراسر کشور نقش بسزائی بازی کند و طبعا با تداوم بخشیدن به فعالیت خود بمثابة یک کانون جنگ انقلابی، بسیاری از نیروهای فعال انقلابی و سازمانهای سیاسی را بخود جلب می نمود. از لحاظ نظامی این جبهه جنگ انقلابی (بشرط تداومش) می توانست در پراکندن نیرو و امکانات دشمن نقش قابل ملاحظه ای ایفاء کند و بدین ترتیب ضریب آسیب پذیری دشمن را فوق العاده افزایش می داد. بیشک باتوجه به ملاحظات مذکور این جبهه می توانست ضمن تقویت مادی استراتژی سراسری ما، زمینه تقویت و تحکیم مشی انقلابی را فراهم کند، مکان و جایگاه سازمان ما را بمثابة یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی در سطح کشور ارتقاء بخشد و قدر مسلم اینکه در زمینه این تحولات و در جریان رشد روزافزون آن، یک آلترناتیو سراسری و حقیقتا انقلابی نیز شکل گرفته و تکامل می یافت. دقیقا همین امر به ما اجازه می داد تا بتوانیم زمینه فعالیت مسلحانه خودمان را در جنبش مسلحانه خلق کرد افزایش دهیم و با مبارزه با جریانات غیر پرولتری، زمینه رهبری پرولتری این مبارزه را فراهم کنیم. ما می توانستیم با نشان دادن وحدت عینی بین خلق کرد و خلقهای دیگر ایران در مبارزه برعلیه امپریالیسم و تشویق آنها به مبارزه مشترک در راه آزادی و سوسیالیسم، برعقاید ناسیونالیسم انزواطلب خرده بورژوائی ضربات مهلکی وارد کنیم و بدین طریق انقلاب رهائیبخش خلقهای میهنمان را چه در سطح و چه در عمق بسط و گسترش دهیم.

و اما اینک این سؤال مطرح می شود که چرا برای تحقق اهداف فوق، منطقه شمال ایران را مناسب تشخیص دادیم؟ چه تعیینات و امکاناتی را در این منطقه می دیدیم که آنرا بهترین منطقه برای فعالیت در نظر گرفتیم؟ مهمترین این تعیینات و امکانات بقرار زیر است:

۱- از نظر جغرافیائی: شمال ایران منطقه ای است که از جنگلهای انبوهی پوشیده شده است و این امر شرایط بسیار مساعدی برای فعالیت چریکی مسلحانه فراهم کرده است. باتوجه باین واقعیت که در آغاز ما می خواستیم جنگ انقلابی را در این منطقه در حد یک گروه چریکی روستائی کوچک آغاز کنیم و تنها به وارد آوردن یکرشته ضربات کوچک به دشمن قناعت ورزیم، رعایت اصل تحرک دائمی جهت پرهیز از درگیری های مستقیم و رو در رو با دشمن بسیار حیاتی بود، منطقه شمال بعلت چنین پوشش جنگلی انبوه و قابلیت استتار محیط، از این نظر بسیار مناسب بود.

۲- از نظر نظامی: برای دشمن محاصره و نابودی چریک با توجه به تحرک دائمی نیروی چریکی در سراسر مناطق شمالی و آشنائی اش با منطقه بسیار دشوار است. مضافا اینکه بعلت شرایط جغرافیائی مناسب، یکرشته از قابلیت های نظامی دشمن و سلاحهایش از قبیل تانک، هلی کوپتر و هواپیما کرائی چندانی ندارد و دشمن مجبور است برای نابودی یک گروه چریکی بطور عمده از نیروی ضد چریک استفاده کند، این امر بنوبه خود به چریک فرصت می دهد که با استفاده از شیوه های گوناگون کمین گذاری، نیروهای دشمن را نابود کند.

۳- وسعت منطقه و تراکم جمعیت: شمال منطقه وسیعی است که از گیلان، مازندران و ترکمنستان تشکیل می گردد. در این منطقه بدلیل جمعیت زیاد، ضریب تراکم جمعیت فوق العاده بالا است. بعلاوه این منطقه در فصل تابستان بعنوان یک مرکز تفریحی جمعیت بسیار انبوهی از مردم سراسر کشور را بطرف خود می کشاند. بدین ترتیب با درنظر گرفتن تراکم بالای جمعیت، رابطه بسیار نزدیک شهر و روستا با درنظر گرفتن رفت و آمدهای بسیار زیاد مردم سراسر کشور باین منطقه بویژه در فصل تابستان مبارزه نیروی چریکی وسیعا و بسرعت در شهرهای شمال کشور انعکاس یافته و از آنجا به سراسر کشور گسترش می یابد. بنابراین منفرد نمودن و نابودی یک گروه کوچک چریکی برای رژیم باسانی امکان پذیر نیست.

۴- از نظر اقتصادی : شمال منطقه ای است که اساس اقتصاد آن متکی بر کشاورزی می باشد. بعلت حاصلخیزی خاک و تنوع محصولات، این منطقه بیش از هر منطقه دیگر از امکانات مادی بالقوه مناسبی برای ایجاد مناطق پایگاهی برخوردار می باشد. در عین حال بویژه بعد از اصلاحات ارضی و گسترش سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک، تضاد دهقانان با بوروکراسی و سلطه سرمایه داری وابسته نیز شدت و حدت وسیعی یافته است.

۵- از نظر سیاسی : مردم شمال و از آنجمله روستائیان آن بالنسبه از آگاهی سیاسی بالائی برخوردارند. مروری بر مبارزات دهقانان در چند سال گذشته و بخصوص بعد از قیام ۵۷ ، نشان می دهد که جنبشهای دهقانی در این منطقه از دامنه وسیعی برخوردار بوده و در اکثر موارد سازمان یافته بوده است. گذشته از این، اوج گیری جنبش مسلحانه انقلابی در منطقه شمال می تواند اثرات قابل ملاحظه ای بر جنبش خلق ترکمنستان ایران از خود برجای نهد. خیزش های دهقانی در ترکمنستان و اقدامات انقلابی دهقانی مبنی بر بازپس گرفتن اراضی غصب شده و اداره آنها توسط شوراهای دهقانی که به مقاومت مسلحانه و یکپارچه این خلق در برابر حمله و تجاوز مزدوران رژیم منجر گردید، خود نمونه بسیار بارز جنبش های دهقانی در این منطقه می باشد. گرچه مبارزه مسلحانه خلق ترکمن بدلیل رهبری اپورتونیستی و خائنانه به شکست کشانیده شد، با اینحال هنوز هم شواهد بسیار زیادی وجود دارد که نشان می دهد، جنبش دهقانی در آنجا بطور عینی جریان دارد و خلق ترکمن نیز آمادگی فراوانی برای پیوستن به یک مبارزه مسلحانه انقلابی از خود نشان می دهد. بی شک امروزه اوج گیری جنبش مسلحانه خلق ترکمن به اوج گیری جنبش مسلحانه در کل منطقه بستگی پیدا کرده است.

و بالاخره منطقه شمال از زاویه دیگری هم برای ما مطرح بوده است و آنهم وجود امکانات و موقعیتی که چریکهای فدائی خلق به پشتوانه چندین سال مبارزه و بخصوص حماسه آفرینی رزمندگان سیاهکل در جنگهای شمال از آن برخوردارند. چریکهای فدائی خلق علاوه بر برخورداری از حمایت فعال هواداران در این منطقه تا اندازه زیادی دارای شناسائی توده ای می باشند. بدیهی است که این امر آنها را از نظر تهیه امکانات و سازماندهی پشت جبهه در موقعیت بسیار مساعدی قرار می دهد.

بی تردید وظیفه ای که ما در سال ۶۰ برعهده گرفته بودیم هنوز هم درمقابل کمونیست های راستین قرار دارد و امروز، نه تنها از اهمیت آن ذره ای کاسته نگردیده است، بلکه باتوجه به گسترش روزافزون قدرت سرکوب کننده رژیم بیش از پیش باید مورد توجه قرار بگیرد . در شرایطی که رژیم با سرکوب و خفقان هرگونه اعتراض بحق توده ها را نسبت به وضعیت موجود باقهر ضدانقلابی پاسخ می دهد، در شرایطی که توده ها در جریان تجربیات عملی و مستقیم خویش به ضرورت شرکت فعال در مبارزه مسلحانه انقلابی پی می برند، در شرایطی که عناصری از این پتانسیل انقلابی خود را در گسترش محافل و گروه های پیشروئی که در سراسر ایران با امکانات و نیروی محدود خود به مبارزه مسلحانه علیه رژیم برخاسته اند و بالاخره در شرایط چیرگی سبطره اپورتونیسم و رویونیسم بویژه برجانبش مسلحانه خلق کرد، ضرورت برپائی و گسترش جنگ انقلابی، ضرورت گشایش جبهه های جدید جنگ انقلابی اهمیت روزافزونی کسب کرده است .

" توضیحات "

۱- اینکه در اینجا از تاثیرگذاری ستون چریکی جنگل بر جنبش خلق کرد بطور مشخص صحبت می شود، نباید این تصور پیش آید که برای جنبش خلق کرد از لحاظ اصولی در مقایسه با جنبش خلقهای دیگر ایران جایگاه ویژه ای قائل هستیم، بهیچ وجه، تفاوت تنها از دو لحاظ مطرح می باشد. نخست اینکه جنبش مسلحانه خلق کرد در شرایط کنونی بلحاظ فونکسیون اجتماعی اش، جایگاه خاصی را در جنبش ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان اشغال می کند و دوم اینکه فعالیت ستون چریکی جنگل، میزان و دامنه عملکرد آن از نظر استراتژیک و تاحدودی هم از لحاظ تاکتیکی نمی توانست از فعالیت نیروی چریکی سازمان، در کردستان، میزان و دامنه عملکرد آن مجزا باشد.

۲- هنگامی که از فعالیت های انقلابی سازمان ما در مجموع صحبت می شود، گذشته از فعالیت مسلحانه ستون جنگل که نقش تعیین کننده ای در کل فعالیت های عمومی ما داشته، باید به فعالیت سیاسی - نظامی در شهر و شرکت ما در جنگ انقلابی خلق نیز توجه گردد.

۳- از آنجائی که بحث مفصل این موضوع در مقاله نقد مصاحبه (طرحی از وظایف) آمده است، لذا در اینجا لازم ندیدیم بیش از این به توضیح آن بپردازیم و همین قدر را برای رساندن مطلب کافی دانستیم.

بخاطره چریک فدائی خلق رفیق شهید محسن فرزاد نیا (سیروس)

تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان با صفحاتی از آتش و خون حکاکی شده است. خون هزاران زن و مرد کمونیست و رزمنده انقلابی که مرگ را با آغوش باز پذیرا گشتند، تا درخت انقلاب را بارور گردانند. بی شک این قهرمانان نزد خلق ما همیشه زنده اند، چرا که پیشروان راهی بودند که دیر یا زود توسط میلیون ها ملیون از زحمتکشان میهن ما به سرانجام پیروزمند خود خواهد رسید.

رفیق محسن از شمار آن کمونیست های صادقی بود که به دنبال راهگشائی جنبش نوین کمونیستی ایران، به جریان جنبش مسلحانه پیوست و تمام زندگی خود را وقف تلاش در این راه نمود. او که مبارزه مسلحانه را بعنوان ضرورت مشخص جامعه، آگاهانه پذیرا گشته بود، بهنگام افت و خیزها و انحرافات که گریبانگیر جنبش مسلحانه می گشت با درونگری یک انقلابی کمونیست به تجزیه و تحلیل انحرافات و اشکالات می پرداخت و در مقابل اپورتونیست ها و عناصر متزلزلی که برخی تلاش می نمودند این شکستهای تاکتیکی را شکست استراتژیک جنبش مسلحانه قلمداد کرده و از آن روی برمی تافتند و برخی دیگر با تقدیس انحرافات و اشکالات تلاش می نمودند سازمان را از مضمون واقعی و سرشت تعرضی خود تهی سازند، بطور پیگیر و خستگی ناپذیر بدفاع از مشی انقلابی چریکهای فدائی خلق پرداخته و با اذعان به وجود انحرافات با انرژی و اعتقاد دوچندان، در بازسازی حرکت سازمان تلاش می نمود.

رفیق محسن فرزاد نیا (رفیق سیروس) در سال ۱۳۲۸ در یک خانواده کارگری در شهر بابل متولد شد. بعلت مرگ پدر از همان سنین نوجوانی به همراه برادرانش مجبور بکار کردن و تامین امرار معاش خانواده می شود، چنین شرایط زندگی بطور غریزی کینه ای طبقاتی نسبت به دشمنان خلق را در وجود او برانگیخت و موجب کشش او به مسائل سیاسی گردید. پس از پایان دوره تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه تبریز شده در رشته فیزیک به تحصیل پرداخت. در آن زمان رفیق با مسائل سیاسی عمیق تر برخورد کرده و در مبارزات دانشجویی بطور فعال شرکت می جست، در ادامه این فعالیت موفق گردید با شاخه آذربایجان گروه رفیق احمدزاده تماس گرفته و در ارتباط با رفیق اسداله مفتاحی قرار گیرد. با آغاز جنبش مسلحانه در سال ۴۹ بهنگامی که موجی از طوفان انقلابی میهن ما را فراگرفت، رفیق محسن نیز در ارتباط نزدیک تر با سازمان دامنه فعالیت های خود را در شهر تبریز افزایش داد. بدنبال ضربات پی در پی بر سازمان در سال ۵۰ در تبریز دستگیر و پس از مقاومت قهرمانانه به ۵ سال زندان محکوم می شود. بعد از مدتی بزندان قزل قلعه و سپس بزندان مشهد منتقل شده و عمده دوران زندانی خود را در این شهر گذرانید. زندان عرصه ای نوین از مبارزه پیشاروی رفیق گشود. در شرایط اوج گیری جریان تجدید نظر طلبی در درون زندان، بهنگامی که تئوری انقلابی جنبش مسلحانه از هرسو مورد آماج حملات رفیقان نیمه راه قرار گرفت، رفیق محسن همچنان با روحیه ای برتر و ایمانی تزلزل ناپذیر در مقابل نظرات شهید جزنی بدفاع از خط مشی رفیق مسعود احمدزاده پرداخت.

ترس و کینه رژیم از این انقلابی کمونیست باعث شد که بعد از اتمام دوره محکومیت، وی را همچنان در اسارتگاه نگاه داشته و بزندان اوین منتقل می گرداند. در اواخر سال ۵۶ با اوج گیری مبارزات مردم از اسارتگاه آزاد و از همان ابتدا با تمام وجود در مبارزات مردم شرکت نمود. بعد از قیام با تشدید مبارزه بین خط مشی انقلابی و خط مشی

اپورتونیستی چه در بیرون سازمان و چه در درون سازمان این رفیق در افشای اپورتونیسم حاکم بر سازمان نقش فعالی ایفا نمود .

در شکل گیری جریان "چریکهای فدائی خلق" بعد از قیام رفیق سیروس یکی از افراد تشکیل دهنده این جریان بود. در ابتدا بدلیل قابلیت ها و توانائی های تکنیکی و فنی مدتی در قسمت تدارکات سازمان کار کرد و جزو اولین رفقائی بود که عازم کردستان گردید و نقش بسزائی در شکل دادن تشکیلات کردستان بویژه در سازماندهی پشت جبهه و ارتباطات ایفا نمود.

در جریان مبارزه ایدئولوژیک برعلیه انحرافات سازمان، رفیق سیروس بدون کوچکترین تزلزلی با شهامت بسیار بنقد انحرافات پرداخت و از جمله رفقائی بود که قاطعانه با مشی اپورتونیستی سازمان مرزبندی نموده و به افشای آن پرداخت. در اولین نشست عمومی سازمان، صریح و آشکار از مشی انقلابی سازمان و وظایف آن دفاع نمود و در پایان نشست عمومی به عضویت شورای عالی سازمان برگزیده شد. بعد از طرد عناصر اپورتونیست از سازمان در سال ۶۰ به عضویت کمیته مرکزی درآمد و در سازماندهی جدید مسئولیت پشت جبهه، تدارکات و ارتباطات تیم جنگل و بخش کردستان را بعهده گرفت.

این مقطع در زندگی مبارزاتی رفیق محسن یکی از پربارترین دوران زندگیش بود. آنگاه که سازمان بعد از دو سال خرده کاری، پرچم جنبش مسلحانه را پیشاپیش خلق به اهتزاز درآورده بود، برای اکثر رفقا روشن بود که بقاء و تداوم پیروزمند این راه بقرمانی ها و ایثارگری پیشروانی نیازمند است که با شناختی وسیع و عمیق از مارکسیسم و مشی انقلابی تمام توانائی خود را در خدمت انقلاب بکار گیرند، تا تدریجا بتوان انرژی بیکران توده ها را به کار زار تعیین کننده کشانید. رفیق سیروس نیز که به مبارزه مسلحانه به مثابه وظیفه تاریخی که برعهده پیشاهنگ انقلابی نهاده شده، عمیقاً اعتقاد داشت، تمام قابلیت و توانائی خود را در این راه گذاشت. بدنبال ضربات سال های ۶۱ - ۶۰ که سازمان تصمیم گرفت موقتا جبهه شمال را تعطیل و بخش عمده نیرویش را در کردستان متمرکز نماید، رفیق مسئولیت انتقال نیروهای سازمان را به کردستان بعهده گرفت. متأسفانه در جریان همین نقل و انتقالات در بهمن ماه سال ۶۱ در شهر تهران مورد شناسائی عوامل مزدور رژیم قرار گرفته و دستگیر شد. اینبار نیز مزدوران امپریالیسم هار و خشمگین برای دست یافتن به اسرار سازمانی، این رفیق را بزیر شکنجه بردند، در اثر شدت شکنجه پایش شکسته شد، اما دژخیمان هرگز نتوانستند اراده و عزم راسخ او را درهم بشکنند. رفیق محسن برسم دیرینه چریکهای فدائی خلق در زیر شدیدترین شکنجه ها لبها را بهم فشرد و قفلی از عشق به خلق بر آنها زد.

از تاریخ شهادت رفیق اطلاع دقیقی نداریم، اینطور به نظر می رسد که در آبان یا مهرماه ۶۲ به جوخه اعدام سپرده شده باشد. باشهادت رفیق سیروس جنبش مسلحانه کادر برجسته ای را از دست داد که سراسر زندگی مبارزاتی اش را وقف بسط و توسعه مبارزه مسلحانه انقلابی خلقمان نموده بود.

یادش جاودان و راهش پر رهرو باد !

تسخیر پایگاه تاژوان در منطقه بانه



خلق رزمنده کرد!

خلفهای سراسر ایران!

رژیم مزدور جمهوری اسلامی، براساس سیاستهای ضدانقلابی خود، هر روز که می گذرد تعرض نوینی را بر علیه زحمتکشان و نیروهای انقلابی آغاز می کند. بدون شک تکیه بزور و قهر ضدانقلابی، بنیاد سیاست رژیم جمهوری اسلامی را به منظور گسترش و تحکیم حاکمیت امپریالیستی تشکیل می دهد. در این میان کردستان انقلابی، باتوجه به جایگاهی که در مبارزات رهائیبخش خلقهای سراسر ایران و منطقه خاورمیانه برای خود کسب نموده است، بیش از هر جای دیگری در شرایط کنونی توجه محافل امپریالیستی ذینفع را بخود جلب کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی اگر چه بارها از زبان مهره های بی مقدار خود اعلام نموده است که کردستان راه حل نظامی ندارد، اما همواره باتوجه به ماهیت خود بمثابه کارگزار و عامل اجرائی سیاستهای امپریالیستی، راه حل عملی را در تکیه به نیروی اسلحه و قهر ضدانقلابی یافته است. پس جای شگفتی نیست که برای تحقق اهداف خود باصرف هزینه های سرسام آور به ایجاد بیش از ۲۰۰۰ پایگاه در سراسر کردستان اقدام نموده و همواره در فکر توسعه حضور نظامی خود بوده است، غافل از آنکه توده های زحمتکش کردستان و پیشمرگان انقلابی عامل منفعلی در قبال تهاجم مزدوران نخواهند بود. بلکه همان گونه که تاکنون نیز اثبات نموده اند، با تغییر تاکتیک ها و سازماندهی خود، ضربات هرچه جانکاه تری را برپیکر رژیم فرود خواهند آورد.

مزدوران امپریالیسم، در پی اجرای سیاست توسعه حضور نظامی خود، در تاریخ ۶۴/۳/۲۰ با اعزام نیروی مخصوص، یورش گسترده ای را برای استقرار مجدد در پایگاه تخلیه شده "تاژوان" در منطقه بانه آغاز نمودند. یک دسته از پیشمرگان چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائیبخش خلقهای ایران) بهمراه یک دسته از پیشمرگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) که در روستای "تاژوان" حضور داشتند، بمحض اطلاع از حضور دشمن در ساعت ۸ بامداد با هماهنگی نیرو در نقاط حساس منطقه مستقر شده و سپس به پیشروی سازمان یافته ای پرداخته و در ساعت ۸/۳۰ مزدوران امپریالیسم را با انواع سلاحهای سبک و نیمه سنگین مورد حمله قهرمانانه خود قرار دادند، بطوری که فرصت هرگونه واکنش موثری را از مزدوران مستقر در پایگاه "تاژوان" سلب نمودند. ساعتی پس از آغاز حمله، پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران که در روستاهای اطراف بودند، از درگیری مطلع شده و در ساعت ۹/۳۰ بامداد خود را به اطراف پایگاه رساندند. درگیری هرلحظه شدت بیشتری می یافت، بطوری که در ۱۰/۳۰ به اوج خود رسید. در این هنگام که از یکسو پیشمرگان چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائیبخش خلقهای ایران) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با سازماندهی تیم آتش مشترک با پشتیبانی آتش سلاحهای پیشمرگان دوسازمان و از سوی دیگر پیشمرگان حزب دمکرات ایران، حملات خود را به منظور تسخیر پایگاه آغاز نموده و پس از استقرار در اطراف خاکریز پایگاه، با پرتاب نارنجک دستی و رگبار سلاحهای سبک، پس از بهلاکت رساندن تعداد زیادی از مزدوران به پایگاه نفوذ کردند. سرانجام این درگیری در ساعت ۱۲ و پس از ۳/۵ ساعت نبرد قهرمانانه با تسخیر کامل پایگاه "تاژوان" پایان رسید.

در جریان این درگیری، طبق آخرین شمارش تعداد ۶۴ تن از مزدوران مستقر در پایگاه بهلاکت رسیده و تعدادی نیز به اسارت پیشمرگان در آمدند. از میان چهار تن از مزدوران که به اسارت چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) درآمده بودند، یک نفر بنام حبیب اله فرحی (سرباز) بعلت جراحات وارده در جریان درگیری، پس از مداوا و توضیح مواضع پیشمرگان آزاد گردید و ۳ تن دیگر بنامهای ۱ - حمزه خوش اندام (گروهبان دوم)، ۲ - رستم عبدالهی (سرباز)، ۳ - کاظم استادی (سرباز)، به مناطق آزاد انتقال یافتند. در جریان این نبرد حماسی غنائم زیر بدست پیشمرگان چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) و سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) افتاد.

۱ - آر، پی، جی ۷ ۳ قبضه

۲ - تفنگ ژ - ۳ (با قنداق کشوئی) ۴ قبضه

۳ - بی سیم پی، آر، سی ۷۷ ۳ قبضه

۴ - مین یاب دستی ۱ دستگاه

۵ - موشک آر، پی، جی ۱۴ عدد

۶ - خشاب ژ - ۳ ۲۶ عدد

۷ - مقادیری فشنگ و وسایل نظامی دیگر.

پس از پایان پیروزمندانه عملیات، پیشمرگان در میان استقبال گرم اهالی زحمتکش منطقه همگی سالم به پایگاههای خود باز گشتند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی آزادیست!

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی می جنگد!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

کردستان ۶۴/۳/۲۴

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!



مین گذاری در منطقه بانه

تیم تخریب چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) باتفاق پیشمرگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، دو تله انفجاری در مسیر مزدوران جمهوری اسلامی در منطقه بانه کار گذاشتند. در تاریخ ۶۴/۳/۲۵ یکی از تله ها در سنگر اجتماعی مزدوران تامین پایگاه "سربرد" منفجر گردیده و دو نفر از آنان بهلاکت رسیدند. تله دیگر که در مسیر پایگاه سربرد آرموده کار گذاشته شده بود، در تاریخ ۶۴/۳/۲۶ منفجر گردید و یک دستگاه تراکتور دشمن را از کار انداخت.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)
کردستان

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!

نکاتی پیرامون عملیات مشترک در کردستان

در این باره که سازمان ما چرا و بچه دلیلی خود را مجاز می داند در کردستان با گروهها و سازمانهایی که از لحاظ خط مشی و برنامه سیاسی متفاوت و حتی متضاد است، وارد برخی همکاری های نظامی گردد، لازم می بینیم بطور اجمالی پیرامون آن توضیحاتی بدهیم.

مقدمتا و قبل از هرچیز ضروریست بدو نوع همکاری و اتحاد عمل اشاره کنیم، نخست همکاری و اتحاد عمل در چارچوب جبهه واحد ضدامپریالیستی و دوم همکاری و اتحاد عمل های تاکتیکی و مشروط. تا آنجائی که به همکاری و اتحاد عمل در چارچوب یک جبهه واحد ضدامپریالیستی مربوط می شود، باید گفت که این نوع همکاری ها از مختصات شرایط عینی جامعه تحت سلطه ما و از ماهیت انقلاب ایران ناشی شده و شکلی از سازمان و عمل است که بیانگر اتحاد طبقات و نیروهای سیاسی حقیقتا انقلابی و ضدامپریالیست بوده و از نقطه نظر مرحله انقلاب از اهمیت استراتژیک برخوردار می باشد. تا آنجائی که به همکاری و اتحاد عمل های تاکتیکی، موقتی و مشروط مربوط می شود، باید گفت که این نوع همکاری ها خود نتیجه اوضاع و احوال کاملا کنکرت و خودویژه ای بوده که بموجب شرایط پیدایش خود، تاکتیکی و موقتی می باشد. در واقع این اتحادها عمدتا از الزامات عملی و سیاسی برمی خیزند و ورود به چنین اتحادهایی را نباید بمعنی همسو بودن با آن نیروها تلقی کنیم.

در عین حال نباید اینطور تصور شود که گویا اتحادهای جبهه ای نتیجه طبیعی رشد و تکامل اتحادهای موقتی و مشروط بوده که بطور خودبخودی از درون آن بیرون می آید. چرا که برای شکل دادن بیک جبهه واحد ضدامپریالیستی پیش شرطهایی لازم است که نیروی کمونیستی آگاه تا هنگامی که این پیش شرطها را بدرستی درک نکند و در جهت بوجود آوردن آن آگاهانه تلاش ننماید، مطلقا امکان پیدایش ندارند. با این حال باید تصریح کنیم که عناصری از این پیش شرطها می توانند و ممکن هم است در همین همکاری های موقتی و تاکتیکی بوجود آیند.

البته این روشن است که در شرایط کنونی از مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان شکل دادن بیک جبهه واحد ضدامپریالیستی، یکی از آن ضرورت های عاجلی است که در برابر کمونیست های ایران قرار دارد که بایستی بطور جدی در جهت فراهم نمودن پیش شرطهای آن حرکت کنند. معذالک تا زمانی که چنین اتحادهایی نتوانسته است شکل بگیرد، این امر دلیل آن نیست که از همکاریهای موقتی و مشروط احتراز جوئیم. بهر حال در این مقاله کوتاه، قصد ما پرداختن به مطالب فوق نیست، آنچه که در اینجا مورد توجه ما می باشد، توضیح همکاریهای موقتی و مشروط در کردستان و شرایطی که این نوع همکاریها را مابین گروهها و سازمانهای سیاسی عملا موجود با نظرات سیاسی کاملا متفاوت الزامی کرده است، می باشد.

امروز جنبش مسلحانه خلق کرد در شرایطی بسر می برد که از یکسو رژیم جمهوری اسلامی با همه توان خود می کوشد با استفاده از تجربیات ضدانقلابی و با بکارگیری روش های گوناگون، از میلیتاریزه کردن منطقه گرفته تا قتل و کشتار توده های بی دفاع، این جنبش را سرکوب کند، معذرا علیرغم همه این فجایع نه تنها هنوز نتوانسته است به اهداف سیاسی خود دست یابد، بلکه بیش از پیش در دریای طوفان انقلاب توده ها فرو رفته است. از سوی دیگر توده های ستمدیده کرد، با وجود اینهمه تضییقات و فشارها تاکنون نشان داده اند که حاضرند برای دست یابی به حقوق خود بهرگونه فداکاری و از خودگذشتگی تن دهند، ولی نیروهای سیاسی موجود در این جنبش در این مدت نه تنها هنوز نتوانسته اند برسر پاره ای از مسائل اساسی که ناظر بر فعالیت های آنها در این جنبش است، توافق حاصل کنند، بلکه

اوضاع امروز، به آنجائی رسیده که دونپروی عمده این جنبش کارشان به حادثترین درگیری های نظامی نیز کشیده شده است. بدیهی است تحت این شرایط، گذشته از وظایف پایه ای، یعنی وظیفه بیرون آوردن جنبش مسلحانه خلق کرد از این وضعیت و قراردادن آن در موقعیت واقعی خود، برخی همکاری ها از آن جمله همکاری نظامی بین نیروهای سیاسی بیش از پیش به امری اجباری تبدیل شده است. در اینجا ما از برخی همکاری های نظامی سخن می گوئیم، نه همکاری نظامی بمعنی وسیع کلمه، چرا که باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که مبارزه نظامی در کردستان خود یکی از عناصر مبارزه همه جانبه در این جنبش بوده - گرچه عنصر بسیار مهم آن نیز هست - و نمی توان بآن بعنوان یک کار مجزا و درخود نگریست. طبیعی است که اهداف نظامی علاوه بر برد تبلیغی آن با اهداف سیاسی بهم گره خورده است و بنابراین در کردستان باتوجه به نیروهای سیاسی عملاً موجود آن که اهداف و برنامه های گوناگونی را دنبال می کنند، این همکاری های نظامی می تواند در برخی موارد جنبه عملی بخود بگیرد. پاره ای از این همکاری ها جنبه تصادفی داشته و پاره ای دیگر جنبه آگاهانه. برای مثال هنگامی که رژیم به منطقه ای یورش می آورد و در آن منطقه نیروهای سیاسی گوناگون نیز حضور داشته باشند، بنظر ما مجاز نیستیم به این دلیل ساده که فلان جریان سیاسی اپورتونیستی و یا خرده بورژوائی است از سازماندهی دفاعی آن منطقه طفره رویم و یا مثلاً موقعی که می خواهیم رژیم ضربه نظامی بزنییم و این ضربات را هم با همکاری با نیروهای دیگری، بهتر می توانیم وارد آوریم باز در اینجا نیز از این عمل طفره رویم. در چنین مواردی معیار ما در رابطه با ورود به این نوع اتحادها این است که بطور مشخص آن نیروی سیاسی مفروض عملکرد ضدانقلابی نداشته باشد. بنظر ما این یگانه مبنای پایه ای برای ورود به چنین اتحادهایی است. البته باید در اینجا یادآور گردیم که انقلابی بودن نیز در خارج از محیط پرولتاریائی و پیشروان واقعی طبقه کارگر، خود همواره نسبی، مشروط و مشخص است و هیچ گونه ارزش مطلق ندارد. از این نظر ممکن است در لحظه ای یا در دوره ای نیروئی عملکردی انقلابی داشته باشد و در لحظه و دوره ای دیگر دارای عملکردی ضدانقلابی گردد.

بنظر ما آنچه که جنبه عملی دارد و از مصالح کار ناشی می شود با آنچه که جنبه اصولی دارد باید از هم منفک نمود. همه دشواری مسئله دقیقاً در کشف این رابطه است. هر نیروی کمونیستی چنانچه نتواند تحت هر شرایط مشخصی این رابطه را بدرستی پیدا کند، جبراً یا بدنباله روی از سیاست های غیرپرولتری کشیده می شود و یا آنکه از لحاظ سیاسی منزوی شده و از تاثیرگذاری و تغییر واقعیات باز می ایستد.

زنده باد جنگ خلق! زنده باد ارتش خلق!

انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائیبخش خلقهای ایران)